
میم گرافیک (ولی عصر)
MIM GRAPHIC (Valy Asr)
طراحی و چاپ کلیه طرحهای گرافیکی
تلفن: ۶۶۱۴۶۸۵
همراه: ۰۹۱۱ ۲۱۶ ۹۷۰۷
گرافیست
محمد میرپنهان



شرح رسالهٔ الی الله

بسم الله الرحمن الرحیم وبه ثقتی

سپاس بی قیاس وثنای بی انتهاء مر خداوندی
کریمی را سزاست که ذرات ممکنات را از فیض بی منتهای
جود از تیره عدم بمعموره وجود آورده و از کرامت
بیکران خود خلعت من دخله کان آمنا بر ایشان پوشانیده
رتبتی که بعد از افاضهٔ این فیض بی انتهاء با آن
عظمت وجلالت تمامی ذرات وجود را باین حقایق
ونیتی که در ذات ممکن است بعموم خطاب من کان
یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا بقرب وصال خود

صلای عام درداده چنانکه کبریان عز وتمکین
والهیبة واکرام از شوق لقا در صحرای حیرت و
بیخودی افتاده اند بر بشارت تجلای جمال
خود سرافراز فرموده چنانکه با آن جلالت
وشوکت محبان مستمند را که بر رخ دل آتش
حریق فراق سوخته اند ببزم وصال دعوت نموده
آنچنانکه با آن کبریاء وحشمت وحشت زدگان
عشق لیلیان عالم امکان را بگلستان شوق
لقای خود درخوانده مقصود آنکه عارفان
سالکان را با بیانات واضحه وادله لامعه
بعالم معانی وبیان ارشاد کرده وطریق کیفیت
سلوک را در اخلاق واعمال اصولا وفروعا
بالسن السنه اراده خود مفصل ومشروح نموده



زهی لطف ورحمت که حبیب خود را بتکلیل اصطفا

لتفضیلی بخلعت لولاک لما خلقت الافلاک

سرافراز فرموده باخاصه اولاد طاهر او که

ایشانرا در عالم رفعت نهمت با حبیب خود هم

جلیس گردانیده و در بارگاه انما یرید الله لیذهب عنکم

الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا غوطه

و رخت داده بالباس والبسنا علیهم ما یلبسون

ملبوس کرده این ارسال نهادند امم پرچهان

نموده تا ایشانرا از گم گشتگی تیه ضلالت بوادی

السلام هدایت هدایت نمایند الهاخذ ارنگ

کدام خوب علم کشته در جهان بوفا : تو از مقوله خوبان

عالمی حاشا : زهی طراوت حسن وکمال نور وصفا

که از جمال تو بیناست چشم نابینا : کجا صفحه

کجا تشنائی بود ارد : وکی قلم اوعهده شکرت بر

آید قل لو کان البحر مدادا لکلمات ربی لنفد

البحر قبل ان تنفد کلمات ربی ولو جئنا بمثله

مددا : سبحانک لا احصی ثناء علیک انت کما

اثنیت علی نفسک وصل علی حبیبک صلوة لا

تلحقه التنفید ولا ینقطع عنه التابید وعلی

آله الذین علیتهم بتعلیته وسموتهم الی

رتبته واجعلنا ممن یجلس معهم فی مجالس انک

ربنا تلک مجالس ذکرک اما بعد چنین گوید

بنده مسکین محتاج علی البته محصور شامی

که حکمت بالغه ربانی وقدرت شامله یزدانی

از جهت مصالح بندگان مؤمنین خود کلاعیان

بغیب آورده اند اقتضاء این نموده که در این

حجتی از زمان که زمان با ظاهر حجت خود را در
حجاب مستوری مستور نماید و چونکه اکمال دین
و ابلاغ حجت بر او واجب بود از این جهت برای
اولیای خود که قرای ظاهرهٔ مبارکه اند السنیه بین
الاذان قرار داده فرموده تا احکام او را بواسطهٔ
ایشان بعباد برسانند و ایشان السنه و اذان در کلام
خود بقرای ظاهره تعبیر نموده و فرموده است
و جعلنا بینهم و بین القری التی بارکنا فیها قری
ظاهرة و مردم را یعنی رجوع نمودن بطرف ایشان در
خصوص احکام دینیه در ایشان واجب گردانیدیم
و فرموده و قدرنا فیها السیر سیروا فیها لیالی
و ایاما آمنین پس این طایفه هادیه که قرای ظاهره
باشند همیشه محل نظر ولی الله هستند و از رای

او

اولیکا نحاطوق و از جانب امر ایشان و نهی کوتهی
مستوا میباشند و روی زمین از ایشان خالی نمیشود
اگرچه یکنفر باشند و الا فساد عالم لازم آید پس از تحقیق
لا ابد است در دهر عصری کسی باشد که موید بوده باشد
از طرف امام علیه السلام و مطلع بر جمیع فنون علوم باشد
بطوریکه در هر علمی صاحب فن بوده بسیر تفطنات علم
برخورده باشد و در هر مسئله از جمیع جوانب تفحص نماید
که انتحال مبطلین و تحریف غالین را از کفره و سحره و ارباب
مذاهب از اهل ملل و نحل از معاندین دین مبین
محمدی صلی الله علیه و آله از این شریعت غرا
نفی بکند بکیفیتی که ائمه هدی علیهم السلام در زمان
حضور خود میکردند و از هیچ رد نمودن باطل عاجز
نبوده اند و این مرتبه محقق نمیشود الا باسانید خاصه

وتشدید متینی از طرف امام علیه السلام در احادیث
واخبار ایشان تصریح باین مطلب کرده فرموده اند
ان لنا فی کل عصر خلفا ینفی عن دیننا
تحریف الغالین وانتحال المبطلین وچونکه در این
عصر از نقاد اخبار اهل بیت عصمت نزدیک
با نقطاع سفرا و آثار ایشان قریب باشد [illegible]
بحیث که اخبار ایشان [illegible] فی البین و تغیب عن
العیون لا یذکرها ذاکر ولا یخطرها خاطر
پس بنابرین وجود جوهری وجود مطلق صلوات الله
علیه که همه را از ظهر عالیا حافظ این شریعت
غرا وطریقه بیضاست یکی را از ذریه طیبه خود
وقطعه از جگر گوشه خود که متصف بصفات مذکوره
بوده باشد منتخب فرموده بر خود لسان قرار داده اند یعنی

دحیم

وحید عصر خود و فرید دهر خود مرجع علماء
اعظام و ملجأ فضلاء فخام و منبع مجاد
معارف و علوم و معدن کنوز حقایق و دقایق
البدل المؤمن والمؤمن الممتحن جناب آقا سید کاظم
رشتی اطال الله بقاه و جعلنا من کل مکروه فداه
فداه که الحق کاملیست که از کلمات اهل عصمت
وهر بوستانیست که ثمر از انجه باید
وسرو بستانیست که بهوای نسیم ریاض آن خاندان
وآب زلال از ینابیع ولایت نوشیده و از ایام
از تلوث باد وساخ عیون کدره محفوظ گردیده
وشیر از پستان دایه ولایت مکیده و چون زمان
والاجناب مثل موالی رشادات خود همیشه همت
را بالکلیه بترویج دین مبین و تشیید قواعد

سید المرسلین صلی الله علیه وآله الطاهرین
مصروف داشته رسالجات در اکثر فنون علوم
نوشته خصوصا علم توحید وبیان ومعانی وعلم
تفسیر واخبار از تفسیر ظاهر وباطن وباطن باطن
وباطن باطن باطن وتفسیر تاویل وباطن تاویل و
تفسیر ظاهر ظاهر وغیر اینها از انواع علوم معروفه
وغیر معروفه وعلم اصول فقه وعلم فقه وعلم منطق
وعلم ریاضی وغیر اینها از انواع علوم معروفه وغیر
معروفه واز آن جمله رساله در کیفیت سلوک و
واخلاق وآداب نوشته بودند لکن چون سبک
عبارات آن بالفاظ عربیه ونظم کلمات آن بقانون لغت
عرب بود واین معنی باعث عدم انتفاع عامه ناس
گردید پس آنجناب نظر بکثرت مشاغل وورود مسائل

از

از اطراف وقبایل از عرب وعجم وازشوق حل
وعقد مشاکل واز بسیاری حل از اشغال رسائل
با ضعف وشکستگی که در قبضه وی حاصل بود با التماس
بعضی از خلصین اصحاب خود که سالک طریق حق و
جویای کیفیت سلوک رب بودند این ذره بیمقدار
را امر فرموده که رساله مزبوره را بعبارات واضحه
قریب بفهم مبتدی بزبان فارسی ترجمه نماید بنابر این
حقیر امتثالا للامر الاشرف الاعلی واطاعة لجنابه
المعلی این امر را قبول نموده شروع بترجمه نمود
بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین
وصلی الله علی خیر خلقه محمد وآله الطاهرین ولعنة
الله علی اعدائهم اجمعین اما بعد پس میگوید
بنده جانی واسیر فانی کاظم ابن قاسم الحسینی الرشتی

که بدرستیکه جماعتی از دوستان و خالص اصحاب
آنچنان که اینکه تمیز داده بودند ابرار از سراب بتحقیق
طلب نمودند از فقیر حقیر اینکه بنویسم کلماتی چند
در کیفیت سلوک بسوی خدا تعالی و کیفیت
طلب قرب و رضای او چه سزاوار است که راه
رو یکه طالب و راغب بسوی قرب و بجوار او است
در او باشد در جمیع حالات و اخلاق و جملگی
حرکات و سکنات و غیر از اینها از مجاری حالات
و سبب طلب ایشان این امر بود که معین شود راه ایشان را
از برای وصول بسوی مطلوب ایشان و روشن
شود چشمهای ایشان بسبب نظر به دیدن نور عظمت
محبوب ایشان و بودم من توقیف میکردم این امر را از برای
خاطر اینکه حاصل بود برای من از تواتر افواج هموم و

و تلاطم امواج غموم که وارد میشد بر من در دهر و حزنی
در هر آنی حتی اینکه دنیا را محاط نموده از اثبات را
میخواندم ؛ عتبت على الدنيا وقلت الى متى ؛ اكابد
همًا بؤسه ليس ينجلي ؛ اكل شريف من علي جدوده ؛
حرام عليه العيش غير محلل ؛ فقالت نعم يا ابن الحسين
رميتكم ببهم عنادي حين طلقني علي ؛ تا اینکه ترجیح
کردم در التماس عزیزترین برادران پیش من و دوستترین
دوستان بر من و روشنائی دیدهٔ من بدون شک اعزه الله
و اسعده و ایده الله و سدده پس جواب دادم مسئلت او را
و مبادرت نمودم مأمول وی را با وجود کمال ضعف و کلال
و تبلبل بال که امیدوارم از فضل خدا تعالی اعانت و توفیق
او را و هدایت بسوی راه راست و اینکه نفع دهد بسبب این
همگی طلبه حق را و حق تعالی است مستعان و مراد است

پس بدان بدرستیکه خدا تعالی که پاک و منزه است
او ست فردیکه شریک برای او نیست و زنده که مرگ
برای او نیست و نوریکه ظلمت در آن نیست و بی نیازیکه
احتیاج در او نیست و صاحب قدرتیکه عجز در آن
نیست و کریمیکه بخل در وی نیست و شاهدیکه
چیزی از او غایب نمیشود و عالمیکه هیچ چیز را جاهل
نیست و بزرگیکه هیچ چیز نزد او بزرگی ندارد و
صاحب لطفیکه هیچ چیز بر او مخفی نمیماند و یگانه
هیچ چیزها را اعانت نمیکند و صاحب قوتیکه
هیچ چیز او را عاجز نمیکند و دائمیکه هیچ چیز او را
فانی نمیکرداند و موجودیکه هیچ چیز با وی نیست
و هر چه غیر از او ست آثار و شئونات افعال
او میباشد و نسبت جمیع ماسوی بسوی او یعنی

بسوی

بسوی فیض او که عبارت از ابداع و اختراع او باشد
مثل نسبت آثار تو است از قیام و قعود و حرکت و سکون تو
بسوی تو پس فکر کن در این آثار که آنها از تو است الا برای آن
غنای هست از تو در حالی از احوال و وقتی از اوقات در امری
از امور پس تو و ذات تو که حقیقة وجود تو باشد نسبت بفعل
خدا تعالی مثل کلام تو است نسبت بتو پس چنانکه کلام تو
که عبارت باشد از این هیئت خاصه که قائم شده بماده ماخوذ
از هوا بقائی و استمراری در وجود تو ندارد الا بمدد جدیدی
از تو بسوی او در هر آنی و هر لحظه هم چنین تو مستقل نیستی
بچیزی از احوال و اطوار خود و ذات خود و صفت خود
و فعل خود و آثار خود و توجه و اقبال خود بدون حق
تعالی و جمیع ماسوی خدا تعالی در احتیاج بسوی او
مثل تو می باشند بدون تفاوت پس در این هنگام

در فکر و التفات و در رفع حاجت و امید و خوف و طمع
بسوی جمیع ما سوی غیر تو و عقد کار خود و بناء
در نظر ... او ... بل قول خدا تعالی
و لا یلتفت منکم احد و امضوا حیث تؤمرون پس
بدرستیکه التفات و نظر و توجه بسوی غیر او
سفاهت و کراهیست چنانکه حضرت سید الساجدین
علیه السلام فرموده در دعای صحیفه اللهم انی اخلصت
بانقطاعی الیک واقبلت بکلی علیک وصرفت وجهی
عمن یحتاج الی رفدک وقلبت مسئلتی عمن لا یستغنی
من فضلک ورأیت ان طلب المحتاج الی المحتاج
سفه من رأیه وضلة من عقله فکم قد رأیت
یا الهی من اناس طلبوا العز بغیرک فذلوا وراموا
الثروة من سواک فافتقروا وحاولوا الارتفاع

بغیرک

بغیرک فاتضعوا فانت یا مولای دون کل مسئول
موضع مسئلتی ودون کل مطلوب الیه ولی
حاجتی انت المخصوص قبل کل مدعو بدعوتی
لا یشرکک احد فی رجائی ولا یتفق احد
معک فی دعائی ولا ینظمه وایاک ندائی و
حاصل مضمون این کلمات بلاغت مشحون اینست
که ای پروردگار من بدرستیکه اخلاص ورزیدم من
بسبب انقطاع خود بسوی تو و رو کردانیدم بتمام
خود بر تو و بر کردانیدم روی خود را از آن کسیکه
محتاج است بعطای تو و بر کردانیدم مسئلت نمودن
خود را از آن کسیکه مستغنی نیست از فضل تو و دیدم
که طلب نمودن بسوی محتاج سفاهتست از فهم او
و کراهیست از عقل او پس چه قدر دیدم ای پروردگار

من از هر چه که طلب نمودند غیر تو را بغیر تو پس ذلیل و خوار
شدند و قصد کردند بویکی را از غیر تو پس محتاج کردیدند
را داده نمودند بلند تر بغیر تو نسبت شدند پس تو
ای مولای منی پیش از همه ... متعال از سؤال در پیش
از هر مطلوب ولی حاجت من تویی مخصوص بیش از همه
خوانده شدها بخوانند من و شریک نمی شود با تو احدی
در امید و طمع نمی شود هیچ کسی با تو در دعای من و نظم نمی کنند
نور او وراندن دعوت من و حضرت سید الشهداء علیه
الله و سلامه علیه در دعای عرفه فرموده اند
ایکون لغیرك من الظهور ما لیس لك حتی یکون هو المظهر لك
متی غبت حتی تحتاج الی دلیل یدل علیك ومتی بعدت
حتی تکون الاثار هی التی توصل الیك عمیت عین لا تراك
ولا تزال علیها رقیبا وخسرت صفقة عبد لم تجعل

من حبك نصیبا یعنی آیا می شود از برای غیر تو از ظهور
آنچه بکه نیست برای تو تا اینکه باشد او مظهر
و آشکار کننده تو چه وقت غایب کردیده تا
اینکه محتاج بدلیل باشی که دلالت کند بر تو
کدام زمان دور شده تا اینکه آثار باشند رسانندهٔ
بسوی تو کور شود چشمی که ترا نمی بیند و حال آنکه
ثابت هستی تو مشاهده کننده بر او و زیان باد معامله
و نفع نبرد که نکردانیده از محبت خود برای او نصیبی
و ایضا در دعا وارد شده است که لا یری فیه
نور الا نورك ولا یسمع صوت الا صوتك
یعنی دیده نمی شود نوری در عالم مگر نور تو شنیده
نمی شود صدائی مگر صدای تو پس چنین کیفیت امر در
واقع باین نحو است پس کجا می توان رفت بغیر از

جانب خدا پس بگوید بری خداتعالی بخضوع و
خشوع و ذلت و مسکنت و با فراغت قلب و
اجتماع حواس و انقطاع از خلق و اخلاص در
طاعت او و شوق بقرب و جوار او و استغفار محبت
او و چون بودند خلق در عالم نزول و ادبار پس گرفت
ایشان را برودت ادبار پس منجمد شد نفسهای ایشان را
و خاموش گردید طبایع ایشان و غلبه کرد بر ایشان
خواهش نفسهای ایشان و حب دنیا در دلهای
ایشان قرار یافت پس خاموش شد آتش شوق و بوی
خداتعالی در مجمره دل ایشان پنهان گردید
بجهة غلبه برودت هوا و خواهشهای نفس ایشان
پس لابد است از هیجان و تحریک این آتش و ازاله
از غبار عظیم از دلهای ایشان تا صاف شود برای

برای اینها ترجمه بنویسم جبار و تا بنشینند در مجلس
انس و محبت با محبوب حقیقی در حالتیکه خالی از
اغیار باشند و تا بنوشند شراب انس را در حالتیکه
صاف باشد از کدورتها الان متنبه و خبردار
شو تا وصف کنم از برای تو آنچه را که هیجان بیاورد
این آتش را هرگاه تو تامل کنی در تعریف و توصیف
و بنظر محکم پس بدان بدرستیکه اول آنچه که روا حبست
بر طالب راه روا است که مستشعر باشد
عظمت پروردگاری را همیشه در قلب خود و مثال
میزنم برای تو یک مثالی را در این مقام تا قدرت
بهم برسانی از فهمیدن نوع مسئله بدانکه نسبت
ظاهر تو بظاهر این عالم مثل نسبت باطن تو است
بباطن این عالم پس هر وقتیکه یکی از این دو نسبت را

دانستی این دیگری را قیاس کن بر او بجهة اینکه هر دو
بیابانی هیچ اند و چونکه ظاهر و غریب بود بفهم مردم
پس اکتفا بروی میکنیم و میگوییم که تو نظر اینکه نسبت
بدهی به دیگری بدیهی خود را بکوهی می یابی خود را نسبت
بآن کوه مثل ذره و از این جهتست که هرگاه تا
تو هر بالای کوه می بینی آنکس را که در زیر کوه است
بسیار کوچک و بدانکه نسبت بزرگترین کوهها
همه این زمین مثل نسبت یکجزء است از هفت
جزء از پهنای یک جو بوی کره که قطر او یک
ذراع باشد چنانکه برهان این در علم هندسه
بیان شده و زمین کوچکتر است از شمس بصد مرتبه
و بنا بر قولی هزار مرتبه پس چه نسبت خواهد بود
کوچکی او را چون نسبت دهی او را بفلک شمس زیرا

که شمس مرکوز است در جزئی از اجزاء آن فلک و او باز
از آنست و نیست این یا رحیه بجمیع فلک از
کوچکی قیاس میشود و هر کوکبی از کوکبهای بزرگ
که در فلک ثوابت که فلک هشتم باشد واقع است
بقدر صد برابر زمین است و کوچکترین ستارها
مثل سها که غیر از چشم تند و روشن چشم دیگری
او را ادراک نمیکند یازده برابر زمین است پس
زمانیکه حال ستاره که بمنزله یک نقطه است برای فلک
فلک بر این نهج شد پس چگونه میشود بزرگی جمیع فلک
و وسعت او و این فلک با این عظمت نسبت بعرش
مثل حلقه ایست که در بیابان بزرگ افتاده باشد
بلکه کوچکتر و کوچکتر زیرا که عرش دارای از هفتاد
هزار طبقه است و هر طبقه غلظت و کلفتی

اربعه اد عرش ما بین وقت لثر است و از برای عرش
سیصد شصت هزار رکن است و در هر رکنی سیصد شصت
هزار ملک است و کوچکترین اینها هر گاه مأمور شود
ببلعید تا بن جمیع سموات و ارضین و آنچه در اینها است
و آنچه در ما بین اینها است هر آینه جمیع اینها در
دهنش مثل ریگ کوچک میشود در بیابان بزرگ
و ایضا در نزد هر یکی بقدر این مجموع پانزده مرتبه
بصفة مذکوره می باشند و میان هر دو قائمه از قوایم آن
عرش بقدر سیر کردن مرغ خفیف تند پر هزار سال
و نسبت جمیع اینها بملائکه کروبیین مثل نسبت کلمه است
بسوی متکلم پس تأمل کن در این هنگام در بزرگی
کروبیین و وسعت ایشان و احاطه نور ایشان که اشیاء
ظهور ایشان و این ملائکه نسبت ایشان بملائکه عالین

اثر

مثل نسبت کلام است به متکلم و نسبت جمیع اینها
بسوی محمد و آل او صلی الله علیه و علیهم
اجمعین مثل نسبت یکی است از صد هزار
هزار هزار هزار هزار هزار هزار جزء از ریگ
چو نسبت این عالم کبیر و نسبت همه این عالم محمد
و آل طاهرین او سلام الله علیهم بقدرت
خدا تعالی مثل لفظ واحد است بسوی الفاظ
و از این جهت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرموده اند
در هنگامیکه گفت اعرابی ما شاء الله و شاء
محمد ما شاء الله و شاء علی صلی الله
علیهما و آلهما این حضرت فرمود که مگو همچنین
بلکه بگو ما شاء الله ثم شاء محمد فان مشیة
محمد صلی الله علیه و آله فی مشیة الله کمثل

الذباب الی هذه الدنیا وما تشاؤن الا ان یشاء علی
علیه السلام فان مشیة علی ع فی مشیة الله
کمثل البعوضة فی هذه الدنیا پس چون اعرابی جمع
با واو عاطفه کرد میان مشیت خدا و مشیت پیغمبر و علی بن ابی طالب
صلی الله علیهما و آلهما و گفت آنچه خدا اراده کند
و محمد صلی الله علیه و آله اراده کند و علی
علیه السلام اراده کند پیغمبر صلی الله علیه و آله
نهی کرد او را و فرمود هم چنین مگو یعنی جمع مکن میانه
مشیت ما و مشیت خدا بلکه با کلمه ثم که مفید
تراخیست و دال بر عدم معطوف و معطوف علیه
است در یک مرتبه تعبیر نما و بگو ما شاء الله ثم شاء
محمد صلی الله علیه و آله الخ یعنی آنچه خدا اراده
کند و بعد از آن محمد اراده کند پس بدرستیکه

مشیة

مشیة محمد در نزد مشیة خدا مثل نسبت مگس است
با این عالم و بگو آنچه خدا اراده کند و بعد از آن علی
علیه السلام اراده کند پس بتحقیق که مشیت علی علیه السلام
نسبت بمشیت خدا مثل نسبت پشه است با این دنیا
و نقل کردم لفظ عربی حدیث را یعنی پس تامل کن الان در
نسبت نفس خود بسوی عظمت و بزرگی خدا تعالی
پس بتحقیق که تو مضمحل هستی در پیش کره که مضمحل است
پیش زمین که مضمحل است پیش آفتاب که مضمحل است
پیش فلک خود که مضمحل است پیش کرسی که مضمحل است
پیش طبقه از طبقات عرش که مضمحل است با جمیع طبقات خود پیش
ملائکه کروبین که مضمحل هستند همگی پیش ملائکه
عالین که مضمحل هستند پیش آل محمد صلی الله علیهم
که مضمحل هستند پیش قدرت خدا تعالی و پیش وسعت

احاطه قیومیت و قهاریت او و بتوهمات اقدس همه
چیز ممتنع است و محال است جل و اعلی وجه از دنی
پس در این هنگام چه کوچکست قدر تو و چه حقیر است
مقام تو نسبت بسایر مخلوقات خدا تعالی بجنان مخلوقات
فانی و زایلند در جنب عظمت و قهاریت او پس انصاف
ده در نفس خود که آیا این عظمت و بزرگی فراموش میشود
و آیا برای تو قدری و منزلتی بیش از این عظمت هست
تا اینکه قصد مخالفت با این عظیم جبار و قهار بکنی
پس فکر کن ثانیا در کوچکی نفس خود و خساست ذات
خود و قبایح و بدیهای کینونت خود با کوچکی قدر
و تامل کن در اینکه ارذل اصناف ناس کناس است
و ارذل این طایفه و اخس آنها کیست که بالوعه را
پاک میکند از فضلات از بول و غایط و سایر نجاسات

و جمع میکند آنها را و بر میدارد و خارج میکند از خانه
بجائیکه لایق آنهاست میریزد و تو میبینی نفس خود را که
دوست نمیدارد مجالست آنها را و نه معاشرت ایشان را
و تفکر کن الان در نفس خود که بتحقیق که تو هر چند برسی بمرتبه بزرگی
بسیار و ترقی بکنی در دنیا حتی اینکه پادشاه و سلطان گردی
پس باز ناچار است از برای تو از اینکه مباشرت بول و غایط
بکنی و آنها را با دست خود از خود دفع نمائی در هر روزی
سه مرتبه یا دو مرتبه یا زیاده یا کم پس در این هنگام فرق
و هم جنس آن شخص میکردی که میدیدی تو او را از ارذل اصناف
خلق زنا خوش میداشتی مجالست او را پس بعد از این فکر
کن در باطن جسد خود و اندرون پوست خود آیا می یابی چیزی
از باطن خود که طیب و طاهر باشد پس هر چیزیکه از تو بیرون می آید
یا نجس العین است مثل بول و غایط و خون و منی و نظایر اینها

انیا رچه کوشتیکه از ایشان جدا شود یا غیر اینها و یا
کثیف چرکین وجیب است که انسان اعز و اکرم است از
اینکه مباشرت اینها یا تناول اینها بکند مثل چرکی که از جراحت
می آید و مثل آب بینی و آب دهن و غیر اینها از اشیاء رذیله
و خبیثه و هرگاه تناول نمائی طعام طیب و لذیذی را که خوش
بو باشد پس تامل نما بعد از آنکه بجائی او را در دهان خود
از او بیجا متنفر میشود که هرگاه او را از دهان خود بیرون سازی
حرام میشود بر تو بعد از این تناول آن از این جهت که داخل خبیثات
شد و خباثت حرام است اکل اینها از خباثتی که طاری شد
نیست الا از مجاورت تو با وی یک دقیقه و هر زمانی که مجاورت
بطول انجامد خباثت و نجاست او زیاد گردد تا اینکه چون شود
یا منی یا مستحیل بول گردد پس انصاف ده الان در نفس خود
که آیا با وجود این حال و این خباثت در تو خوب می باشد که

تو

تو تکبر کنی و تفخر نمائی و طلب لذتها و شهوتها و فخر بر مردم
بکنی بعد از آن تفکر نمائی که تو طاهر و نجیب نمیشوی
الا باطاعت خدا تعالی و خضوع و خشوع پیش وی و ادنی
جهت است که می بینی تو مسلمان که در اینکه مسلمان شود بظاهر
اقرار جلی خود پاک میشود ظاهر جسد او و خلع کافر گو
از جهت عدم اسلام و عدم خضوع برای ملک علام
باقی میماند در نجاست اصلیه خود و معصوم علیه السلام
زمانیکه اسلام آورد بظاهر جسد خود و باطنش و
باسرش و علانیه اش پاک شد و پاکیزه گردید ظاهر او
و باطن او و گوشت او و خون او و موی او و بشره او تو
نیز بقدر خضوع و خشوع برای معبود خود پاک می شوی
و طاهر می گردی پس فکر در این هنگام که آیا طهارت را برای
خود دوست میداری یا نجاست را یعنی باقی بودن با او را

ودر وقت موت ظاهر میشود اثرهای نور وا زبرای امثال
تو بوی بدای نجاسات از ظاهریه و باطنیه و ظاهر
می شود در این دنیا از نجاسات بو برای هر مؤمنی هر وقتیکه
تورا می بیند و چون تو مرتکب گناهی باشی بو میکند
آن مؤمن بوی بد او را از تو بحیثیتیکه بدتر از بوی جیفه
گندیده باشد مجلس این مؤمن مجالست تو را مکره از
روی اکراه و میگریزد از تو بطریقیکه تو را خیفه کند یعنی
کریه می شوی و می بیند سیاهی گناهرا در روی تو به
جای اینکه نجاست نفس تو را می بیند اعوجاج صورت
تو را و تغیر یافتن او را بمعصیت و بتکبر بر خدای عزیز
جلیل و بترک نمودن طاعت او و مخالفت کردن وی
و می بیند محو شدن نام تو را از علیین که کتاب نیکوکاران
است و ثبت او در سجین که کتاب گناهکاران است و در دعا

رب لا تغیر اسمی و لا تبدل جسمی و لا تشوه خلقی
بالنار یعنی ای پروردگار من تغیر مده اسم مرا و تبدیل
مکن جسم مرا و مسود بدنما مگردان باتش و این تا
بمعصیت مترتب است مگر اینکه توبه نمائی از
روی صدق و متوجه شوی بسوی خالق سموات
و ارضین پس تامل کن در نفس خود آیا راضی میشوی
از برای نفس خود اینکه باشی بر این هیئت قبیحه
نعوذ بالله و نستجیر بالله و نعتصم بالله و لا حول و لا
قوة الا بالله پس بعد از آن فکر کن تو خود را بمنزله
یکخانه برای دردها و محنتها و المها و مرضها
و وجعها که محل است از برای طبایع اربعه که
صفراء و سوداء و خون و بلغم است و حال آنکه
تو نمیدانی که چه وقت یکی از اینها حرکت خواهد کرد

که هلاك تو درا وخواهد شد واز براي تو جهد نیست
که قوام نیست براي او بعلت اینکه گرمها او را اذیت
میکند وسرماها او را منجمد کردانند وسموم او را
پاره پاره میکردانند وآبها او را غرق میکنند وآفتاب
او را میسوزانند وباد او را ازهم جدا میکنند ودرندها
او را میدرند ومرغ او را بامنقار خود سوراخ میکنند
وآهن او را می برد وصدمه او را ریزه ریزه می کردانند
وبا اینها ان بدن خمیر کرده شده باطینتی از الوان
واقسام اسقام واوجاع وامراض وتو در کرد اینها
هستی وایشان مراقب تو میباشند وهمیشه از اینها خائف
وترسان هستی وطمع در وها وخلاص بودن از دست
اینها داري وتو همیشه مقارن هفت آفت هستی که
ان کرسنکی وتشنکی وکرما وسرما ودرد وخوف وموت باشند

واجا ورا

پس بعد ازان فکر کن را بگاه در نعمتهائی که خدا
تعالی بتو کرامت فرموده والاء مترادفه که با آنها
منت بر تو نهاده و[illegible]داد آنها مستغنی از بیان است
کفایت میکند در [illegible] خصوص قول خداوند کریم وان
تعدوا نعمة الله لا تحصوها فکر کن بدرستیکه خدا
تعالی احسان پروردکار است که بیرون آورده تورا
از دریای امکان بساحل اکوان یعنی وجود وهستی و
است تورا در حجاب ذهب وفرو کرفته است تورا
بنور بی دون تعب ومشقت روا داشته است تورا در عالم
اظلمه در زیر حجاب ونجات داده تورا از کرفتاری
عالم طبیعت وترقی داده است تورا یعنی نازل کردانیده است
بسوي عالم ملك وشهود در حالتیکه مشروح العلل و مبین
الاسباب بوده باشی تا واضح کنی واشکار نماید تو

وجهت خود را تمام نماید و نعمت خود را کامل فرماید و
الآن تو بید قدرت او فی محفوظ المراتب یعنی جمیع مراتب
تو با جمیع اطوار و نشئات از پیش او محفوظ است در
جمیع عوالم روزی میدهد ترا از ذره بیضا و حیوانات
میدهد ترا و در حجاب لطف و خلق میکند ترا و آنچیزرا که
بسبب تو است یا از برای تو است و مخصوص است بتو
از چیزهایی که نفعش بتو عاید خواهد شد مثل طاعات
یا آنچیزیکه بضرر تو است مثل معصیتهایی که از تو صادر
شده و آنچیزیکه پیش تو است یا از تو است یا بسوی تو است
یا در تو است در تحت حجاب اخص و حفظ میکند حرکات
و سکنات ترا و خطوات و لحظات ترا و کلمات ترا
و آنچه را که سینه و قلب تو پوشانیده و آنچه را که در فؤاد
تو منکشف میشود حفظ او عجیبیست که هرگاه و اینکه لازم

نورا

نورا بجا خود املا از طرفة العین هر آینه معدوم
فانی بسوی ربانی اتمها نعدا رنو اتری و معدوم می شود
ذکر و جبر تو و معتصم می شود میزان احسان او و نعمت یعنی
الآخر او را و با وجود این ترا لعنی بسوی که التفات بسوی
غیر او غائی و در دستسیدی که متوجه باشی بسوی غیر او
پس چگونه طلب مینماید محتاج از محتاج و مجبور از عنب
می شود فقیر بسوی فقیر پس هرگاه چنین بکنی یعنی با وجود
اینکه تو در حفظ او هستی التفات بسوی غیر او بکنی
در این صورت نفع نکرده است تجارت تو و زیان
کرده است صفقه تو و کم گردیده است متاع تو
را یا قصد میکنی بسوی خدا تعالی شخصی را با وجود این
متوجه بسوی عدم می شود و میل بسوی باطل نمایی
و رکون بسوی زایل میکنی با وجود اینکه تو در آن حیله

بتحقیق بدانکه پیغمبر صلی الله علیه و آله و ائمه سلام الله
علیهم این شنید شاهد بر جمیع خلق و ایشانند
چشم بیننده خدا تعالی [illegible] رسند کان خود و ایشانند
نیز ناظر و مطلع بر تو بر جمیع حرکات و سکنات تو
پس چگونه کوچک می‌شماری نظر ایشان را و مطلع
بودن ایشان را بر تو و حال آنکه ایشان از جمله کسانی
هستند که شناختی ایشان را و شنیدی جلالت و بزرگی
ایشان را و بعضی از ائمه سلام الله علیهم ارکان و
اوتاد و ابدال و نقبا و نجبا نیز همه ناظرند بسوی تو
و مطلع اند بر تو و مشاهده می‌کنند اعمال تو را پس
بدرستیکه حق تعالی میفرماید قل اعملوا فسیری الله عملکم و
رسوله والمؤمنون یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله
با امت خود که عمل بکنید پس زود می‌شود که می‌بینید عمل شما را

غیر با قصد کرده باز فقر و محتاجی بسوی حق تعالی [illegible]
کار نیست این کار تو پس بعد از آن فکر کن حاشا نفس
خود را که می‌یابی را آنکه میل میکند بسوی معصیت و بسوی
مخالفت خدا پس بپوشی یکنفری از افراد خلق و می‌پوشانند
از مردم پس چگونه نظر میکنی بسوی عظمت پروردگاری
و بسوی قدرت او و احاطه قیومیت او و حال آنکه
او ناظر است بجمیع احوال و حرکات و سکنات و
لحظات و کلمات تو که از تو است یا بسوی تو است
یا از تو تعدی کرده یا در تو است یا در پیش تو است پس چگونه
پنهان میداری از مردم و حال آنکه از خدا پنهان نیست
و ملاحظه میکنی عظمت مخلوق را و عظمت خالق را ملاحظه
نمیکنی و معصیت او میکنی در حالیکه تو پیش او حاضر
هستی و تو را می‌بیند و هرچه میکنی معلوم می‌شود پس بعد از آن

بحم

خدا تعالی و پیغمبر خدا و مؤمنین یعنی ائمهٔ طاهرین
سلام الله علیهم چنانکه در احادیث معتبره تفسیر نموده
اند پس بعد از آن ملائکهٔ [illegible] ارضین و ملائکه
هوا و عناصر و ملائکه مدبرات و ملائکه معقبات
و ملائکه که موکلاند بر اعضا و جوارح و مشاعر تو و کتبه
اعمال و اقوال اینها همه ناظرند بسوی تو و مطلعند
و شاهدند بر جمیع احوال تو پس بعد از این مکان
تو و زمان تو و روز تو و ساعت تو و صورت عمل تو
در اینها نقش می بندد و هم چنین نقش می بندد صورت
عمل تو در جمیع آنچه که در وجود است از آسمانها
و زمینها و کوهها و هوا و آب و غیر اینها خواه عمل
نیک تو باشد و خواه بد و باقی میماند در لوح محفوظ
و کتاب حفیظ تا روز قیامت پس تأمل نما الآن در نفس خود
در

آسمانها صح

که هرگاه معصیت خدا تعالی نمائی رسوا میشوی
در جمیع عوالم پیش کاتبان و نوشته میشود در همه
لوحی که هست یعنی این شخص شقی و گناه
کار است پس نفرین میکند ترا همه چیز و هرگاه
اطاعت نمائی مدح میشوی در همه مقامات و
مدار معصیت و طاعت باقبال نمودن بسوی
خداست و ادبار از او ست پس در هر چیزیکه اراده
نمودی رضای خدا تعالی را بر آن طاعتست و
در هر چیزیکه اراده نمودی رضای خدا را و آن
برای خدا نکردی آن معصیت است و هر شیء هر یک
از طاعت و معصیت در شدت و ضعف مختلف میشود
پس تأمل نما در نفس خود در میان اختیار طاعت
و معصیت و اختیار بکن از برای او خیر او و صلاح

شقی صح

و تقوی را مواظبت بکن در تفکر بطول لیل ونهار
خود زیرا که امیر مؤمنان علیه السلام فرموده که
نبّه بالتفکر قلبک وجاف عن اللیل جنبک
واتق الله ربک یعنی خبردار بکن بتفکر و تدبیر
قلب خود را و خالی کن در شب پهلوی خود را از
خوابگاه یعنی بیدار باش و تقوی و پرهیزکاری را
شعار خود ساز برای خداوند که پروردگار تو است
و نیز فرموده که تفکر میخواند آدمی را بسوی خیر و نیکو
کاری و بعمل آوردن و حضرت رسالتمآب
صلی الله علیه وآله فرموده اند که التفکر حیاة
قلب البصیر کما یمشی المستنیر فی الظلمات بالنور
یعنی تفکر حیات و زندگی قلب شخص بیناست همچنانکه
راه میرود کسی که طالب نور در ظلمتها با نور حضرت

و حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق
علیهما السلام فرموده که التفکر مرآة الحسنات وکفارة
السیئات وضیاء القلوب وفسحة للخلق و اطلاع
علی العواقب واستزادة فی العلم وهی خصلة
لا یعبد الله بمثلها یعنی فکر آئینه حسنات است و
کفاره گناهان است و روشنی دلهاست و وسعت خلق است
و اطلاع بر عواقب کارهاست و زیادتی علم است
و فکر خصلتیست که عبادت کرده نشده خدا تعالی
بمثل او و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
فرموده که تفکر ساعة خیر من عبادة سنة ولا ینال
منزلة التفکر الا من خصه الله بنور التوحید والمعرفة
یعنی فکر یک ساعت بهتر است از عبادت یکساله و نمیرسد
رتبه تفکر را مگر آن کسیکه مخصوص کرده باشد او را

خدا تعالی بتو روشن و معرفت دین از آن مرور
صلی الله علیه و آله منقولست که افضل العباده
ادمان التفکر فی الله وفی قدرته یعنی بهترین عبادت
دوام فکر است در صنع و قدرت خدا تعالی پس چون
تفکر نمایی تو ایراه رو و طالب حق در این امور در نفس
خود در تقلب احوال دنیا و اضمحلال او و عدم
استقرار عزت و ذلت و فقر و غنا و صحت و مرض او
و در عدم وفاء برادران و دوستان وی و عدم انتفاع
از اولاد و عشیره و غیر اینها و چون تو در این تدبر و
تفکر مداومت نمائی پس لا بد عظمت و بزرگواری پروردگار
بر تو مستولی میشود و حاصل میشود از برای تو کمال بینش عبرتی
در دنیا و زیاد میگردد میل تو بسوی عقبی و متوجه
میشود ذهن تو بسوی عالم اعلی پس چرا بصیرت وارد

برتو

محل میش
میشود بر تو افاضات الهیه [illegible] در قلب تو از برای ابواب
لدنیه و علوم حقیقیه بیفتد اینکه ملاحظه نمائی راست
روی و استقامت را در جمیع احوال و اقوال و حرکات
و سکنات و جمیع اطوار معاشرت خود را و اینست استقامتی
که امر بر او وارد شده در کلام مجید سبحانه که فرموده فاستقم
کما امرت یعنی یا محمد مستقیم و راست رو باش یا نظر بسی کل
مأمور شدم و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله فرموده اند
که پیر کرد اینها مرا این آیه و سر این از دو وجه خالی نیست زیرا
که یا مراد اینست که پیر کرد این مرا از جهت صعوبت امتثال
بطبق مقتضای مضمون وی یا چنان صعوبتیکه باعث ضعف
بنیه و بدن و سایر قوا و مشاعر ظاهریه و باطنیه میگردد از
خوف و خشیت الهی بنهجی که در حال پیری ضعیف و شکسته میشوند
و یا اینکه مراد اینست که امتثال این معنی باعث کمال اطلاق میشود

چنانکه مقتضای ایام پیریست و بیان کیفیت این باستقامت
و اما دوم که اکل و شرب است که بخوری بقدر مقدور مگر
چیزهای طیب و طاهر و پاکیزه و اجتناب نمائی
از شبهه ها تا بحسب قدرت خصوصا در اکل از قبیل اقرار
یا فتوی نفس در اطمینان پس بدرستیکه شبهات باعث
قساوت قلب و مورث بلادت ذهن می شود و احداث
ظلمت میکند در اقطار بدن در ظاهر و در باطن و
یا اینکه بخور بهیچ که کل بوستان مرتضوی حضرت امام حسن
عسکری علیه السلام فرموده که حاصل مضمون آن اینست
که بخور بحیثیتیکه هرگاه حلال باشد برای تو باعث طول حساب نگردد
در روز قیامت و اگر حرام باشد ضرر رساننده بتو زمانیکه
اخذ بکنی از وی بقدر سد رمق و اندک دیگر حفظ نفس تو
نمائی نه زیاده بر این و لکن این اکل رتبه مقربین و درجه

صدیقین است که خوردن آنها از برای لذت و قوت نیست
بلکه از برای حفظ و بقای بدن در این دنیا تا اینکه
مرکب باشد برای تدرج تا اینکه روح تو تحصیل توشه خود را از
برای روز قیامت بردارد و اما راجین و خائفین که رتبه
آنها تحت رتبه مقربین است پس ایشان میخورند از برای
قوت و نشاط از جهت عمل بخاطر اینکه امید دارند از ثواب
های پروردگار خود و میترسند از عقاب و عذاب او بکنند و اما
مؤمنین از سایر عوام پس میبود که آنها بخورند برای لذت تا
صولت نفس ایشان از میولاتیکه حاصل میشود لذت از آنها
بغیر از حلال و اما متفکهین ها کلین را نفاکانی هستند که
میخورند مگر برای لذت جسد این و نشاط نفسانی و در خصوص این
جماعتست که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله فرموده که
هر که همت او بچیزین باشد که داخل شکم او میشود قدر و رتبه او بقدر

همانست که از شکم ادخارج می‌شود در حقیقت امر از این مرتبه
خارج نمی‌شوند و خلاصی نمی‌یابند مگر مقربین و صدیقین
واما بیان مقدار اکل و شرب اینست که شکم را [illegible] بکنی
از اینها و علامت [illegible] که انقدر بخوری که بعد از
خوردن باز میل باز داشته باشی و رغبت از طعام تمام
قطع نباشد و باز احتیاج فی الجمله بوی او داشته باشی و
همچنین است امر در شرب پس میاشام انقدر یکه میلت از
اب منقطع شود و رغبت بنهایت رسد پس چون انقدر
خوردی و اشامیدی که رغبت تمام شد تا مقدار یک ساعت
شهوت و خواهش تو باقی بماند و بعد از ان مرتفع می‌شود
و با وجود این همین مقدار قوت روح می‌شود در تصفیه باطن
میکند و قوت جسد میدهد و طبیعت را نضج میدهد
و حرارت غریزی را قوی می‌نماید چنانکه اطباء ذکر کرده اند
واین

الی اینست صح

واین واضح است انشاء الله تعالی و همچنین میاشام
تا اینکه تشنه گردی پس چون آشامیدی این قدر میاشام
که سیر شوی بجهت اینکه شرب واجبست که بقدر دو ثلث
اکل باشد و عطش دفع شود و علامت [illegible] اینست که
بقدر هضم بود سیما و زیاده بر دو ثلث فضولست که باعث کدورت
میشود و این زیاده مناسبست با شیاطین و جان که ساکن آب
میشوند و تعلق باو میگیرند و این زیاده باعث حماقت و بلادت
در نفس میگردد و مادهای بارده و رطبه را بهیجان می آورد
پس متولد میشود از این صداع و لقوه و فالج و باعث خلل
گردد در ریه و غیر اینها و علامت اکل از برای تهلکه و بکلفت
اینست که هرگاه طعام لذیذی که موافق طبع او باشد و آب
شیرین بهم نرسید متألم و بکدر باشد یا نفس او متأثر باشد یا تکلف
اعتدا
و زحمت دهد نفس خود را در طلب ان و غیر اینها از اطوار ۴۴

در نسخه صحیح المزاج

وامّا مؤمن عارف پس هرگز قصد این نمی شود بلکه نزد وی می باشد
پیش او لذیذ وغیر لذیذ پس هرگاه طعام لذیذی از برای او بهم رسید
میخورد اگر نه مانع رضا اثر عنیکردد ومیخورد غیر آن را بطیب خاطر
ووسعت دل ونفس هم چنانکه لذیذ را میخورد وهرگاه این نادی
بهای شخص دشوار وصعوبت داشته باشد پس تأمل می کند در پ الخه
مترتب میشود بر اینها زیرا که فایده در هر دو یکنوع است بلکه
ضرر لذیذ بسیار است د بوی بد او بیشتر است پس در این هنگام
این شخص عارف خوشحال ونفس وی وسیع وخوش دلکشا می شد با جهه آنکه
رجحان در جانب غیر لذیذ می شود ومقصود ما از این سخن این نیست
که شخص عارف باید طعام لذیذ را نخورد وبالکلیه ترک وی نماید
بلکه اینست که در نظر وی هر دو علی السویه باشد اما ایضا هست که
مبالغه می کند در تقلیل اکل ولکن نه بحیثیتی که نفس مشغول بطلب
طعام باشد واز توجه بسوی خدا باز ماند بلکه میخورد وقتی اشتها میل

بمرتبه که شکم را فراموش می کند واین است حد جامع وامّا
لباس پس اکتفا می کند بآنچه ستر عورت باو بکند وزیاده بر این
وجود وعدم پیش او علی السویه باشد ونه اینست که لباس
نیکو نمی پوشد بالکلیه بلکه اگر او را میسر شود لباس نیکو می پوشد برای نفس
او حاصل شود در این صورت واجبست که ترک آن وقتی اینهست
که لباس بد بپوشد بحیثیتی که نفس وی خشمگین گردد واز اقبال
بآنها ماند ودیگر میل بسوی طاعت نکند ابداً واگر لباس نیکو
ویا غیر نیکو برای او از حلال میسر باشد واجبست ترک آن واگر
از جمله شبهات باشد مستحب است ترک آن اگر اراده رضای خدا
وثواب آخرت هر دو را داشته باشد وواجبست اگر محض
اراده رضای خدا داشته باشد ومطلوبش محض او باشد چنانکه در
دعاء عرفه وارد شده انت لا غیرک مرادی ولک لا لسواک
سهری وسهادی ولقائک قرة عینی ووصلک منی نفسی

یعنی تو هیچ مراد و مرغوبی غیر از تو مقصودی و مرادی ندارم و از برای
تو است نه بغیر تو بیداری من و ملاقات تو است روشنایی چشم من
و وصل تو است خواهش نفس من و ورد عارف فکر می کند در حین
پوشیدن لباس که این لباس ستر میکند عورت جسمانی مرا و این
لباس ظاهری دلیل لباس باطنیست که عورتهای معنویه را
ستر می کند پس لابد است از تحصیل این لباس که ما را عورات
معنویه است که اگر ستر انها نکند مفتضح و رسوا میشود بکشف
انها بعلت اینکه اینها قباحتر از عورت ظاهری بیشتر است
و این لباس که عورات باطنیه را می پوشد لباس تقوی است
و این بهترین لباسهاست و عورت عبارت از این معاصیست که
ممکن از انها منفک نمیشود در هر مقام بحسب رتبه آن مقام
و اما خواب پس خواب تا اینکه خواب بر تو غلبه نکند و بعزم راکم
بکن همقدر یکه میتوانی پس تحقیق که بسیاری خواب مرد را فقیر می گذارد

در روز قیامت و مکرهان تهم خود داد و خوابیدن و بیدار شدن
او وقت معینی قرار داده کن و الا که هر وقت که بیدار شدی
بر خیز و وضو بساز و سجده از برای خدا بتعالی بکن پیش
از آنکه از خوابگاه خود بر خواسته باشی و بگو الحمد لله
الذی احیانی بعد ما اماتنی و الیه البعث و
النشور پس چون نشسته فکر کن در آفاق آسمان بعنوان ایات
و ادعیه را که وارد است و فکر کن در ستارهها و در
طلوع و غروب انها و در افلاک و حرکت انها و در سرعت
و بطوء حرکت انها و فکر بکن که این وقت وقتیست
که بعد از مرات مبعوث شده در حالیکه لیل مظلم
و تاریک است و دیرها در خوابند و صداها پنهان اند
پس در اینحالت فرصت را غنیمت دانسته با پروردگار خود
مناجاتی بنما و با محبوب حقیقی خلوتی فرما و از خود بلای

بپیش وی شکایت بی خوابی کنی و طلب شفا از وی اینکه برساند
نور محبتش و هوای آن پس هرگاه خواب بر تو غلبه نماید تو
دیگر مخاطب بقدر ضرورت و حاجت پس باز برخیز و طهارت
بکن و باز بعمل بیار آنچه را که عظیم از تدبر و تفکر و عبارتهای
شب را این عملها پر کن و زاری بکن و تامل نما که این وقت
همان وقتیست که مبعوث کرده اند شما را بعد از رفت
در عالم برزخ پس در این صورت توشه و استعداد خود را
آماده کن برای این روز پس بدرستیکه دنیا را خدای تعالی
خلق کرده بلاغ از برای آخرت یعنی که مردم را با آخرت برساند
زیرا که او منزلیست از منازل آخرت و راهیست از راههای آن
آدمی باینجا رسیده و از اینجا عبور نکرده بر نمی خواهد رسید
پرهیز کن علی الصباح مشغول کن بشغل دنیوی و نیز تا دکم خوابی
در شب بدرستیکه مرزان کسیست که روز او شب باشد و شب او روز
او

او باشد یعنی بخوابد در شب ... بیدار و از مسکن خود بیرون
نرود در روز و معاشرت با مردم نکند مثل ... تحقیق
که خدای تعالی میفرماید که ان ناشئة اللیل هی اشد وطأ
واقوم قیلا یعنی آن نفسیکه برخیزد از خوابگاه خود در شب از
برای عبادت اشد و محکم تر است از حیثیت کلفت و مشقت
در راه خدا یا از جهت ثابت قدم بودن در عبادت و بندگی
خدا واقوم تر و شدیدتر است از حیثیت مقال و سخن زیرا
که حضور قلب در این وقت بیشتر میشود پس چون بیدار ماندی
شب را و بخواب کشیدی پس بخواب در روز در وقت قیلوله
پس تحقیق که خواب در روز پنج قسم است چنانکه از حضرت
رسالت پناه روایت است اول خواب عیلوله بعین مهمله و آن
خوابیست که ما بین طلوع صبح تا شام و این خواب لعنت است و این خواب
باعث علت و مرض میشود در بدن و علت زیادتی رود میکه

از شب باقی ماند تا صبح و برودت هوا و رطوبت و برودت
خواب زیرا که اینها که بهم جمع میشود غالب می آید
بر حالت حرارت را در این وقت شخص مریض میشود و نیز اینکه
ما بین الطلوعین محل افاضات الهیه است و سرچشمه خیرات
است و این ساعت بهشت است و در این ساعت ارزاق
منقسم می شود و اجال مقدر می شود و هم چنین سایر
احوال و صفات کلا در این ساعت مقدر می شوند پس
دم اینکه شخص در این وقت خوابید از حظ و نصیب خود می
خوابید بعلت اینکه شخص نائم مقابل نیست با فواره نور بلکه
منشاء حرارت و رطوبت نیست بلکه این مقابل است با فواره
برودت و یبوست که اینها از اینها بر می آید دوم خواب
قیلوله است بقاف معجمه یعنی نور و بینی و ضعف و این خواب
بعد از طلوع آفتاب است که اول روز باشد و علت حدوث

ضعف و

ضعف و سستی از این خواب آنست که هر چند که حرارت
آفتاب تدارک برودت شب را می نماید مگر اینکه باز
برودت غالبست بجهة عدم قوت و شدت حرارت
با زیادتی برودتیکه از خواب حاصل میشود پس
نضج تام حاصل نمیشود پس فتور و ضعف که ناشی از
عدم نضج منیه و ازدیاد ماده بلغمیه میشود حاصل
می گردد سیوم خواب قیلوله است با قاف و این خواب
پیش از زوال آفتاب از دائره نصف النهار یک ساعت
و خواب در این وقت مطلوب و مرغوب است بعلت
اینکه حرارت آفتاب در این ساعت زیاده میشود پس
اگر بیدار باشد حرارتیکه از بیداری حاصل میشود با او منضم
بود باعث فتور و ضعف میگردد و اگر خواب نماید برودت خواب
با زیادتی حرارت تکافؤ مینماید و قوت اعتدالیه که باعث صحت

مزاج میشود حاصل میکردد و قیلوله بمعنی زیادتی عقل است
چنانکه از پیغمبر صلی الله علیه و آله وارد شده است
و این خواب معین میشود برای قیام لیل از جهت نماز
شب پس تهجد لابد است که این وقت را بخوابد تا بدن
او مستریح و آسوده باشد و قلبش ساکن شود و روح او یعنی
هوای بینه در مزاج او طیب و پاکیزه شود و حرارت
غریزیه او هیجان بیاید و بیان این امور باعث
طول میکردد و ما الان بصدد بیان اینها نیستیم چهارم
خواب حیلوله است و آن خوابیست بعد از زوال یا در
حین زوال پس این خواب حایل میشود میان این شخص و میان
نماز و ظلمت تاخیر انداختن نماز معارضه میکند با نفع که
از خواب حاصل میشود در این وقت پس این مرجوح
میشود پنجم خواب غیلوله است یعنی معجمه بمعنی هلاکت

و این

و این خوابیست در آخر روز و این خواب باعث مرضها
و ناخوشیهای مهلکه میکردد و در ظاهر هر فرد ز باطن وی
این وقت پراکنده نمودن شیطان است جنود خود را که
اغوای مردم نمایند و آن را از طاعت الهی باز دارد
و تفصیل دادن در این احوال خلاف مقتضای این رسالت
که ما بصدد بیان او هستیم و ششم خواب تو بعد از غذا
فی الفور بدون مهلت بلکه تامل کن یک [illegible]
تا اینکه غذا در معده استقراری بهم رساند و باید
شخص در اول شب بخوابد اگر بخواهد با شد برای خواب تا اینکه
بعد از نصف شب برخیزد پس چون داخل خوابگاه خود کردید
ذکر نماید مقدمات مرکرا پس چون بخوابد او کل بر پشت خود
بخوابد پس متذکر شود وقت احتضار را و اینکه ملک الموت
او را مهلت میدهد هر چند یکی یک ساعت یا یکدقیقه باشد

پس بعد از ان بطرف راست خود میخوابد پس بیاد می آورد
حالتی را که او بالای تخته ایست که او را برای غسل
بالای او گذاشته اند و بر میگردانند او را بجانب راست
برای شستن طرف راست و بعد بر میگردد بطرف چپ
خود و بیاد می آرد این حالت را در حین غسل پس بر میگردد
بطرف راست در حالیکه سر او بجانب مغرب است و پاهای
او بسوی مشرق و روی او بطرف قبله مثل حالتیکه
در قبر می سپارند و متذکر میشود این حالات را در رجعت
می نماید باعتقادات خود و کلمه شهادتین را میگوید و
پناه میجوید از شر شیطان رجیم پس بعد از ان دست راست
خود را زیر سر یعنی بطرف روی راست خود میگذارد و میگوید
اللهم انی اشهدک انک افترضت علی طاعة امیر المومنین علی ابن
ابیطالب والحسن والحسین وعلی ابن الحسین ومحمد ابن علی وجعفر ابن
محمد

محمد وموسی ابن جعفر وعلی ابن موسی ومحمد ابن علی و
علی ابن محمد والحسن ابن علی والحجة ابن الحسن و میخواند
دعاهائی که از این بزرگواران وارد شده است در وقت
خواب و باید که در وقت خواب با وضو یا با غسل یا اقلا
با تیمم و ذکر میکند خدا را تا اینکه بخواب میرود در این وقت
نفس او تسبیح میشود بشرطیکه شکمش پر نباشد از طعام زیاد و
می بیند در این هنگام خوابهای نیکو را همچنان خوابیکه یکجزو
است از هفتاد جزء نبوت و اما قیام و قعود پس در وقت
تفکر و عبرت می نشیند بهیئت نشستن پیغمبر صلی الله علیه و آله
و آن مثل نشستن شخصی است که میخواهد برخیزد و این صورت
صورت اسم محمد است صلی الله علیه و آله که نوشته شده
باشد و این جلسه جلسه خدم است زیرا که این جلسه
نزدیکترین نشستنها با یستادن است و این نشستن خواص را

جمع میکنند و عقل را [illegible] میکرداند و میل میدهد
همه را بسوی مدارك بلند عالیه و در وقت دعا و
مناجات می نشینند مثل نشستن بندکان در این صورت
نشستن برای کهنه است در نماز در حالیکه متورك است
و این نشستن بر هیئت لا اله الا الله است بر صورتیکه
مکتوب میکردد و مربع نشستن نشستن کسالها سبت که از
برای استراحت می نشینند و پا را بر بالای پای دیکر کذاشتن نشستن
نشستن متکبران است پس واجبست اجتناب جمیع اقسام نشستن
غیر از در صورت اول که انها محمود و محموده می باشند
پس هرکاه بطریق نشستن اول نشستی خاطر بیاد کن بنام
هستم مترصد و مترقب خدمت مولای خود در انجام امر
نماید و انتظار امر او را میکشم مشغول میشود بمولای خود
و وقت و بعظمت و بزرکی و عزت و جلال او تا اینکه امر او بیاید

امتثال کنم فرمان بردار اوی و طاعت او بر سد و در نشستن
دوم می نشیند در حالیکه پشت او راست باشد و میل
بکجی مثل کمان نداشته باشد پس بیاد بیاور که من بنده
هستم ذلیل و خاضع و خاشع و فقیر و محتاج و بیچاره
و مضمحل بین عظمت و جبروت الهی و محو ام زاویه او بجز
او کسی را نمیخواهم و نیز بیاد بیاورد در این جلسه نشستن او را در
محشر پیش روی ملک جبار از برای حساب و خواندن کتاب
اعمال را بنیت معنی قول خدا تعالی که میفرماید و تری کل
امة جاثية كل امة تدعى الى كتابها اليوم
یعنی می بینی تو یا محمد در روز قیامت هر امتی را نشسته
بطریقیکه متورك است هم چنانکه در تشهد خوندن نماز مستحب است
که بان کیفیت بنشیند و خوانده میشود هر امتی بسوی کتاب عمل
خود پس چونکه بخاطر اورد که مجلس و موقف او از قبیل این

موقف و از نظر این مجلس است سنها دین را میخوانند و
اعتقادات حقه را ذکر می نماید مشتغل و مهیا می شود
برای جواب در روز حساب و تخصیص میکرده اند جمیع
خود را در این دو وقت مگر اینکه ملاحظه می کنند مناسبت
در جمیع مقامات و اما در حین قیام این می اید
منتصب یعنی راست میشود چنانکه جمیع اعضا بر جا
قرار بگیرد در جاییکه خدا تعالی خلق کرده است او را
دارد و نمی نشیند انها را از استقامت و راستی
الف قایم و معوج نمیکنند پشت خود را مثل کمان چه
بدرستیکه این طریق کج کردن بنیه را زود خراب می کند پس
چونکه بر خواست خاطر می آورد که این بنده عبد خداست
ایستاده در خدمت او و روی او ناظر است بسوی او
و اعتماد باو دارد و بعد از ان شکر خدا را می کند که این
نشی

منکر الرحمن مثل سایر حیوانات خلق نکرده و هم
چنین محجوب النظر که همیشه کج باشند مثل حیوانات
نکرده و این هر دو صورت و هیئت از جمله صورتهای
نفاق و کفر نیست پس چون ظاهر خود را بر صورت
توحید یافت که عبارت از صورت انسانیت
بوده باشد پس سعی نماید که باطن خود را نیز بصورت انسانیت
نگاه بدارد و هم چونکه ظاهرش انسان و
باطنش حیوان بوده باشد و علامت اینکه باطن
در صورت انسانیت اینست که از خدا غفلت نکند
تا اینکه روی باطن او متوجه بطرف اعلی
باشد و بخاطر بیاورد فقر و فاقه خود را و عجز
و ضعف خود را تا اینکه پایهای باطن او بطرف زمین
باشد پس هر گاه مشغول بذکر خدا باشند پس روی او

متوجه بطرف اسفل میباشد چنانکه روی ظاهر
حیوانات هم چنین است و همه تنهای او در زمین
مثل حیوانات پس اکل هم کند واستمداد مینماید
از اسفل پس درین صورت باطنش هم میشود از
بهایم پناه می بریم بر خدای تعالی از این موجب

جمله

میشود با آن چیزیکه او دراو نیست از حیوانیت
بمقتضای اختیار خود و موجود میشود در صورت
انسانیت زیرا که مقتضای او اینست که تا شود
الابرار امرکه در او محبت خدا تعالی با شد
او بشر و دین مبین حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
وارد شده است که فرموده ولا یقوم الا امر [illegible]
محبة الله سبحانه و لقا کیفیت راه رفتن [illegible]
میرود بطریقیکه وسط با شد و راست و اعتدال داشته باشد

با این معنیکه راه را بر رفتن خود کج نکند بلکه راه را خود را
محفوظ است نموده و میل نمیدهد بعض اعضای
بغیر آن طریقیکه میرود در او و در حالتیکه بعض اعضای
دیگر متوجه نمیشوند بطریقیکه در او راه میرود با سکینه و وقار
چه اینها علامت ایمانست بی التفات نمیکنند بطرف
راست و چپ بلکه التفات او بمیان پای
خود می باشد و راه میرود در حالتیکه مقابل میباشد
بر عظمت خدا و کبریائی او در حالتیکه ذلیل و متحمل
[illegible] و راه میرود [illegible]
[illegible] و راه میرود [illegible]
کند [illegible] باشد و نه بطریقیکه زیاده از قدر کی باشد
بلکه راه میرود متوسط بطریقیکه [illegible]
باشد [illegible] طریقی آورده در حالیکه [illegible]

بسوی خدا بتعالی بطریق استعاره مترجم گوید که معنی
حرکت مستدیره فیها اینجا اینست که احتیاج دفع ممکن
بسوی مبدء خود در جمیع مراتب غیبیه وشهودیه علی
السویه باشد باین معنی که هم چو نباشد احتیاج یکی
بسوی خدا بتعالی کمتر باشد از دیگری واحتیاج دیگری
زیاده یا شدید از غیرش مثل اینکه بگوئی احتیاج عقل بسوی
مبدء زیاده تر است از احتیاج نفس بسوی او وعنصری
اینجا بلکه احتیاج کلی در بسوی مبدء یکسانند الا
اینکه هر کس در رتبه خودش وهر عضوی در مقام
منزله که در انجا واقع است مثل حرکات دوایر که
در کره فرض بشود نسبت بمحور وحرکات اجزای دوائر
نسبت بقطب دائره چه جمیع این حرکات نسبت بمحور کره
ونسبت بقطب دائره متساوی هستند الا اینکه هر جزء

در مقام

در مقام خود باز عود میکنیم بترجمه وبعد از ان طلب
استمداد میکند از خدا بتعالی ومقصود می کشد این را که
اگر طلب نکنند از خدا فیض ونور برای او وغیره
وطلب عبارت از عمل است وهمین معنی عبارت است
از حرکت بسوی مبدء وعلم عبارت از نور است وشاهد
بر مدعا بجهت اینکه اگر طلب نکند فیض ونوری از خدا
یا غیره هم قول امام علیه السلام که فرموده العلم یهتف
بالعمل فان اجابه والا فارتحل یعنی علم ندا
عمل را پس اگر جواب داد یعنی بمقتضای ندای وی
عمل نمود ثابت در قرار گاه خود والا کوچ می کند و
اما بیانیه ثائرا هو الآن پس گریه از خوف الهی بود دیگه
می نوئی واز برای مصیبت امام مظلوم سید شباب
اهل الجنة یعنی بنوای گوینده حضرت امام حسین علیه السلام

بدرستیکه گریه در مصیبت او بهترین طاعتها و عملهاست

که دوزخ را جلب مینماید و سینه را وسعت میدهد

بجهت ادراک علوم و قلب را نورانی میفرماید و باعث

عزت مؤمن و فقر و فاقه راجبر و بر تو باد مجالست

کسیکه امام علیه السلام را بخاطر می آورد و بر تو باد

نشستن در مجلسیکه ائمه هدی علیهم السلام مذکور شوند

چه تحقیق که نور برکت خدا در این مجلس ظاهر میشود و

فرو میگیرد کسانیکه در آنجا نشسته اند هم ظاهر او را و هم

باطن او را و التفات جمیع انبیاء و اولیاء خصوصا

اشرف کاینات و بهترین انبیاء حضرت محمد صلی الله علیه

وآله وسلم بسوی این مجلس است پس هر کس را که عنایت ازلی

شامل حال وی گردید بشقی نمیشود هرگز و خنده بسیار مکن

چه خنده بسیار قلب را میمیراند و طاینه را بها و وقار را

که

که از لوازم مؤمن است بجهت آنکه دایما علامت ایمان است

و تامل کن در قول خدا تعالی که فرموده فلیضحکوا قلیلا

و لیبکوا کثیرا جزاء بما کانوا یکسبون یعنی باید کم خنده

نمایند و بسیار گریه کنند زیرا که جزای اعمال خود خواهند یافت

بان چیزیکه کسب می کنند و مستشعر حزن و دایم محزون

باش بدل بجهت شوق لقای عظمت پروردگار

و جامه خوف الهی را در بر کن و مباش عبوس گشته

و نه قهقهه کننده بلکه بشاش و دایم الخلق باش و قرار

ده از برای خود وقتی را در خلوت در شب یا در روز که

فکر بکنی در آن در آثار صنع و قدرت الهی و تامل

نمایی در عالم و طریق تفکر آنست که جمع بکنی قلب

خود را و حواس خود را متفرق نگردانی و طریق جمع

نمودن دل آنست که تو ترک نمایی همها و غمهای

که از تو فوت شود

دنیائی را یعنی از برای هیچ چیز غصه مخوری بلکه
سؤال نمائی از خدا تعالی که برساند ترا به
بهترین آنچه که از تو فوت شد چه بدرستیکه
خدا تعالی صاحب فضل عظیم است و بین عظمت
وجلالت وقهاریت وسطوت وسلطنت
وفانی شدن جمیع ما سوی پیش پروردگار خود
نظر بیاری پس در اینصورت قلب جمع میشود
زیرا که مطمئن نمیشود دل وآرام نمیگیرد قلب
مگر بذکر معبود خود ونظر کردن بسوی نور بهاء و
عظمت او سبحانه پس چون قلب اجتماع بهم رسانید تأمل
کن در عالم بنظر حیرت وعبرت وتعجب ودر خلق
نمودن این خلق عظیم با اختلافات مقامات ومراتب
آنها ودر اینکه چه خواسته اند از این خلق وخلق نمودن ه

آنها

آنها وفکر بکن در اختلافات مراسم جمادات ونباتات
وحیوانات ودر اختلاف صفات هر جنس وهر
نوع وهر شخص وفکر بکن در هیئت انسان واحوال
او واوضاع او وسایر اطوار وحرکات وسکنات
او پس چون فکر تمام کردید با بنظر دقیق ببایید
امر عجیبی وغریبی ونباید ملول شوی از بسیاری
فکر ونظر هرگاه ندانی تو هیچ چیزی وحاصل نگردد
برتو از فکر ونظر هیچ شیء زیرا که در چنین نظر وفکر
متعلم میباشی پیش خدا تعالی [illegible] تعالی پس اگر خدا
عطا کرد بتو چیزی حمد کن او را واگر عطا نکرد
باز حمد کن او را ودر هر دو حالت راضی باش
وشکر او کن وطلب وشکر را ترک مکن بدرستیکه هر کس که
بگوید در نزد او مناجات کند در گوییدن در باین معنی که بسیار

بگوید در اینصورت گشاده میشود بر روی او ان
در هر کس طلب کند چیزیرا وسعی نماید در طلب
یافته میشود انچه برای او و طریق دیگر برای
فکر آنست که نظر و تدبر کنی در عالم و در اشیاء
با اجتماع قلب بدون اینکه ذهن تو بجائی رود
رود پس فکر کن در رحمت خدا در حالتیکه قلب تو
متوجه بسوی اوست پس در اینصورت می آموزاند
ترا اسراریکه مسودع است در آن اشیاء یا در
عالم و بدان تو بیقین ثابت و جازم که نخواهی رسید
بمرتبه علوم و نخواهی جسید حکم و اسرار را
مگر بطول تفکر و نظر نه بمحض عمل و کثرت عبادت پس
بدرستیکه درهای حکمت را و اسرار حقیقت باز نمی شود
بدون تفکر و تدبر و تفکر هم بدون عبادت بحق نمی شود

علم

بلکه میکشد بسوی حیلههای شیاطین و خواهشهای
نفسانی پس هرگاه در اثنای تفکر دل تو بسوی
امری از امور دنیا میل کرد التفات کن بسوی عظمت
خدا و غم مخور از این جهت که دل تو بسوی آن امر
دنیوی رفت بعلت اینکه این غم خوردن و مهموم
گردیدن زیاده میکند در پراکندگی حواس و در وسواس
اینچنان خناس که وسوسه میکند در سینههای مردم
و مبالغه نماید تفکر [illegible] در تحقیق کردن وصیت
محکم [illegible] تا [illegible] باعث مقامات قرب و منتهای
مدارج [illegible] توقف نما اوقات خود را
و ضایع [illegible] نما الت و صرف بکن بتدبیر برای
او مخلوق [illegible] پس [illegible] صبح نمودی یکی نافله صبح را در اول
طلوع فجر صادق پس بعد از آن نماز واجب صبح را عمل بیاور در اول

وقت بدرستیکه رعایت وقت بزرگترین نزدیک
کننده‌هاست بسوی خدا تعالی و در اول وقت
رضای خداست و در آخر وقت عفو اوست
و اثبت قول خدا تعالی که حافظوا علی الصلوات
والصلوة الوسطی وقوموا لله قانتین یعنی حفظ
کنید نمازها را خصوصاً نماز وسطی اکه عبارت
از نماز عصر باشد چنانکه در بعضی اخبار وارد است
و بایستید برای خدا تعالی در حالیکه قنوت کننده
هستید محافظت نماز عبارتست از ادا نمودن او
در اول وقت چه بدرستیکه این دلالت میکند بر کمال
اعتنای بنده بر خدمت آقای پس تا اینکه صبح کردی
و از ظلمت شب بیرون آمدی بخاطر بیار حالت خروج
خود از تاریکی عدم امکانی بسوی صحرای وجود کونی و از

ظلمت

ظلمت و تاریکی شکم مادر بصبح طالع ولایح این عالم
در حالیکه بودی تو نمی فهمیدی هیچ چیز و بودی
جاهل محض پس خضوع کن و خشوع کن و نماز بجا آر
از برای کسیکه تربیت داد ترا در حالیکه کوچک
بودی در شکم مادر و حفظ کرد ترا از ناخوشیها و بلاها
هلاک گشتن تا اینکه خارج کرد ترا بر این دنیا و
بودی که قدرت نداشتی برای نفع خود نه چیزی و نه ترک
و نه موئی را و نه خیری را و نه شری را پس بنشین در مقام
مثل نشستن بنده خاضع و خاشع و ذلیل حقیقتی که قدرت
ندارد بهیچ چیز و او کل است بر آقای خود و بهر طرف که متوجه
کرد الله او را میآید هیچ چیز را و نشستن بنده خاضع بهمان
طریقیست که ذکر کردیم در جلسه متورک در حالت تشهد
و چون نشستی پس مشغول ذکر خدا باش و افضل ذکر بعد از نماز تسبیح

حضرت فاطمه علیها السلام است بعد از آن بخوان
دعای صباح و مساء که از امیر المؤمنین علیه السلام
وارد شده است در شبیکه در فراش پیغمبر
خوابید و هم چنین از حضرت صادق علیه السلام
نیز وارد شده است الا اینکه آنحضرت فرمود
که قرار بده تسبیحی که از خاک قبر امام حسین علیه السلام
باشد در دست خود و این دعا را سه مرتبه بخوان
و بعد از آن تسبیح را ببوس و بچشم خود بمال و بگو
اللهم انی اسئلک بحق هذه التربة المبارکة و بحق
صاحبها و بحق جده و بحق ابیه و بحق امه و بحق اخیه
و بحق ولده الطاهرین اجعلها شفاء من کل داء و امانا من کل
خوف و حفظا من کل سوء پس بعد از آن این کلمات را ده مرتبه
بگوید پس بتحقیق که وارد شده از حضرت رسالت پناه صلی الله علیه

که هر کس بگوید این کلمات را در هر روز ده مرتبه میبخشد
او را خدا یتعالی چهار هزار گناه کبیره و نگاه میدارد او را
از شر مرگ و فشار قبر و از تنگی حساب و از تمامی هولها
و این هولها صعبتر از هول است که آسان ترین آنها مرگ است
و نگاه میدارد او را از شر ابلیس و حیل او و قرض او را ادا
فرماید و هم و غم او را کشف میکند و فرج میدهد او را از
مصیبت و آن کلمات اینست اعددت لکل هول لا اله
الا الله و لکل هم و غم ما شاء الله و لکل نعمة الحمد لله
و لکل رخاء و شدة الشکر لله و لکل اعجوبة سبحان
الله و لکل ذنب استغفر الله و لکل مصیبة انا لله و انا
الیه راجعون و لکل ضیق حسبی الله و لکل قضاء
و قدر توکلت علی الله و لکل عدو اعتصمت بالله
و لکل طاعة و معصیة لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم

انچه وا ایند عالمیست عظیم که کلید گنجهاست و کنز نام
رمزهاست و مشتمل بر یازده فصل است که هر فصلی
مبین خیریست و مقصد نوریست و هرگاه کسی را
عاید بعدد حروف هر فصلی پس یقین برسد بانچه
ان فصل متضمن اوست پس زمانیکه بتو روی دهد بلا
خوفی برسد بر تو هولی ذکر کن لا اله الا الله را
بعدد کیه یا اینکه ترقی ده عشرات ابوی جاد
بحر تید دیگه رسید بعد دان ذکر بکن لکن بشرط
انکه توجه تمام و اقبال عظیم داشته باشی و اگر
برسد بر تو همی یا حزنی پس بگو ما شاء الله بعدد حروفات
وی بان طریقه که ذکر نمودیم از ترقی دادن عشرات
ابوی جاد و اگر انعام نموده باشد خدا بر تو نعمتی دنیوی
و یا اخروی پس بگو الحمد لله برابر عدد وی تا باقی گذارد

خدا بر تو

خدا تعالی برای تو ان نعمت را و مستمر بکرداند برای تو
اورا و اگر گناه کردی پس بگو استغفر الله بعد از عدد حروف
وی با پشیمان شدن و هرگاه روی دهد بتو مصیبتی
در دنیای تو یا در دین تو العیاذ بالله پس بگو انا لله
و انا الیه راجعون بعد از عدد حروف وی تا انکه
بدارد تو را خدا تعالی از شر هر مصیبتی و عوض کرداند
ان مصیبت را بر تو بنعمت کامل و شاملی که باقی باشد و هرگز
منقطع نگردد و اگر زمانی شد که تنگ شد بر تو کارها
و دشوار گردید بر تو مهمات و روی آورد بر تو شدایدی
نور از انها گریزی نیست پس بگو حسبی الله بعد حروف وی
با توجه تمام پس بدرستیکه خدا تعالی خلاص میکند تو را از ضیق
و تنگی که بوده را و هیتی البته ان الله نعم و اگر زمانی که در گذرد سلم
بتو قضای بد و تدریش پس ملتجی بتو بحضرت گو توکلت علی الله

بعد دو حروف وی بطریقیکه مذکور کردید پس بتحقیق که کفایت
میکند تو را و دفع میکند از تو این قضا و قدر بد را بکرم و فضل
خودش و اگر زمانی شد که قصد کرد تو را دشمنی که بدی بتو رساند
و یا اینکه خوفی از کسی داشته باشی پس بگو حسبنا الله بعد دو حروف
وی که بتحقیق خدای تعالی تو را نجات و امان خواهد داد
از دشمن البته ان شاء الله تعالی و اگر زمانی گناه کردی یا
طاعت کردی و خوف این داری که عجبی بر تو داخل شود
و یا اینکه این از تو مقبول نگردد پس بگو لا حول و لا قوة
الا بالله العلی العظیم بعد دو حروف وی بدرستیکه
خدای تعالی گناه تو را می بخشد و توفیق میدهد تو را بر طاعت
مقبوله و همچنین اگر خوف داشته باشی اینکه بر معصیت راغب شوی
یا بر طاعت موفق نگردی باز این قول را بگو بعد دو حروف وی بدرستیکه
خدای تعالی نگاه میدارد تو را از معصیت و توفیق میدهد تو را

بر طاعت

بر طاعت و مختصر کلام اینکه بخوان این دعا را یا
مجملا یعنی بیک نفس و یا اینکه مفصلا یعنی فصل بفصل
چنانکه بیان شد و مواظبت کن این دعا را در جمیع
حالات پس می بینی از او غرایب و عجایب بسیار و برآورده میشود
بر تو جمیع مهمات دنیا و آخرت و این دعا مخصوص بوقت
صبح نیست و در اینجا ذکر نمودیم بجهة اینکه خواص در
وقت صبح بیشتر جمع میشود از سایر اوقات و فیض خدا بسیار
نازل میشود در این وقت از جهة اینکه این ساعت از
ساعتهای بهشت است و فلک جوزهر قرار در این ساعت
خلق شده است و در این ساعت عقد کردید با صدیقه
طاهره یعنی حضرت فاطمه زهراء علیها السلام از برای سلطان
دین و دنیا یعنی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام زیرا
که این در جنت واقع شد و این ساعت مظهر و نشاء

جنت است و ینبوع و لیست در دنیا و از این
جهت است که وارد شده جلوس بر مصلای خود تا طلوع
آفتاب توسعه میدهد در روزی و جلب میکند
اموال را و نیز صلوات بفرست بر محمد و آل محمد
صلوات الله علیه و علیهم اجمعین در هر روزی
هزار مرتبه و اگر دشوار باشد پس در هر روزی صد
مرتبه و در روز جمعه هزار مرتبه چنانکه از خودشان
وارد شده و بهترین وقتها اول صبح است یا اول
طلوع آفتاب و اول زوال و اگر نتوانستی اینکه
لعن نمائی اعدای ایشان را بعد از عصرها بعد از غروب
هزار مرتبه تا صد مرتبه پس بکن این تمام نمودن
خیر است و ملاحظه کن در تمام این احوال نفس خود را
و احتیاج او را و ملاحظه کن رب و پروردگار خود را

و معنای رب را و ملاحظه کن باب او را یعنی وسائط
فیض او را پس محو کن نفس خود را در وجدان خود
و التفات بکن بسوی واحد بدون اشاره و کیف
پس چون آفتاب طلوع نمود قسمت کن اوقات
خود را و قرار ده برای خود وقت معینی که در آن
قرآن تلاوت نمائی زیرا که در او است نور و نجات
و در او است خیر و برکت و اگر بتوانی بخوان او را در
خلوت بصوت حزین و با رقت و خشوع
و استشعار بکن در حال قرائت که این کلام خدا است
که تو را با وی مخاطب نموده و در حالتیکه میخوانی او را
پیش حضور او میخوانی و بپرهیز از اینکه بخوانی او را با
لهجه‌ایکه نازل نشده بدان پس بتحقیق در آنوقت افترا و کذب
بر خدا گفته نعوذ بالله و حذر کن از اینکه لحن نمائی

جلی یا جلی

در قرائت بلحن جلی ولحن جلی آن است که حروفات را
از مخارج خود ادا نمائی و وقوف را حفظ نکنی
بلکه باید بخوانی آن را با ترتیل و با ملاحظه بودن
محسنات قرائت از آن پانزده امریکه در کتب قرائة
مذکور است و حذر کن از مقابل آنها از آن پانزده
امریکه سبحی قبیح است در قرائت ولحن خفی
است که معانی را ملاحظه نکنی در زمان بر جا آوری
بر او امر و مقبولها هی ازمناهی نکنی بلکه باید بطریق باشی
که هر گاه بر او امر رسیدی عقد کن دل خود را که
امتثال آنها نمائی از راه محبت و شوق و بعظیم آن
که این امتثال فخر است و عزت و شرف و هرگاه بر نوهی
رسیدی پس عقد کن قلب خود را که نفس خود را از آنها
وا داری زیرا که آنها را امور ردیه و قبیحه است و نهانیکم

بذکر جنت رسیدی پس طلب کن از حق که او را روزی
تو کرداند و رضا بنکی بذکر دوزخ جهنم رسیدی پناه بخدا
می بیم از شر وی پس طلب نما از حق که تورا از او دهد نجات
و چون بذکر حکایت صفتهای شیطان بناه می بریم بخدا
از شر وی رسیدی پس پناه ببر بخدا که تورا از شر وی
نگاه دارد و چون رسیدی بذکر صفتهای گذشته پس عبرت
بگیر از وی و قیاس بکن نفس خود را که اگر می بودی تو هم یکی
از ایشان می بودی پس اگر نیک بودند در اعمال صالحه
با ایشان شریک بودی و اگر عاصی و گناهکار بودند در
هلاکت با ایشان یکتا بودی و چون رسیدی با خبرها که
خدا تعالی از آنها حکایت از قادر عزه از قولهای باطل
مثل قول ایشان عزیر ابن الله والمسیح ابن الله و ان الله
ثالث ثلثة و ان الملائکة بنات الله و ان ید الله مغلولة

و امثال اینها از کلمات پس در این جاها صدای خود را
مخفی و پست نما و خدا را منزه بکن از اینها و تبرا بکن
بجانب خدا از اینها و از اقوال و اعتقادات اینها
و هر چیزیکه شایسته اینها باشد در امثال این اعتقادهای
فاسد و باطل و چونکه رسیدی بجائیکه خدا اظهار
تکذیب میفرماید تهدیدات و وعید ایشان را
مینماید پس بلند کن صدای خود را و ثابت نما در قرائت
مثلا پست نما صوت خود را در وقتیکه میخوانی این
آیه را که وقالت الیهود ید الله مغلولة و لعن
کن یهود را بجهة گفته اند و بعد از آن جهر نما پیش قول خدا
که فرموده غلت ایدیهم ولعنوا بما قالوا بل و لعن کن
اینها را و بعد از آن متوسط کن صوت خود را فی الجمله
هم چو متوسطیکه نزدیک بشدت باشد و بگو بل یداه

مبسوطتان ینفق کیف یشاء و هم چنین جاری
بشود در قرائت و چون بمقام خطاب رسیدی
مثل یا ایها الذین آمنوا و یا ایها الناس و امثال
اینها پس بگو لبیک و سعدیک و بدانکه تو نیز از
جمله مخاطبین شفاهی هستی و چون رسیدی در
چیزی که خدا بقول امر میکند مثل قل هو الله احد
و قل یا ایها الکافرون و امثال اینها پس بگو در نفس خود که
هو الله احد و یا ایها الکافرون و بگو وقتیکه میخوانی
لکم دینکم ولی دین دینی الاسلام سه مرتبه
و وقتیکه کفوا احد را میخوانی بگو کذلک الله ربی
سه مرتبه و هم چنین است در این جاها و چون رسیدی
در نزد ذکر محمد و آل محمد صلی الله علیهم اجمعین بهر طریق
ذکریکه باشد خواه از قبیل تقیه خواه هر وجه باشد مثل قول خدا تعالی

ما کان محمد ابا احد الخ وقول خدا تعالی که میفرماید
الذین یتبعون النبی الامی الخ وقول خدا تعالی
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت
ویطهرکم تطهیرا وقول خدا تعالی قل تعالوا ندع ابناءنا
وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم وامثال
اینها از آیات که ظاهر نزول آنها در خصوص ایشان بوده
باشد وتصریح باسماء والقاب ایشان نموده مثل اسم محمد
در آیه اول ولفظ نبی در آیه دویم ولفظ اهل البیت
در آیه سیم ولفظ ابناءنا وانفس در آیه چهارم وخواه
از قبیل تفسیر باطن مثل قول خدا تعالی وواعدنا موسی
ثلثین لیلة واتممناها بعشر فتم میقات ربه اربعین
لیلة یعنی ما وعده دادیم موسی را سی شب تمام گردانیدیم آن را
با ده شب دیگر پس تمام شد میقات پروردگار او یعنی نوبتی که

که قرار کرده بود خدا تعالی از برای نازل گردانیدن
تورات بر موسی در چهل شب ودر تفسیر باطن
موسی عبارتست از حضرت محمد رسالت پناه یعنی
خاتم نبوت محمد مصطفی صلی الله علیه وآله
وثلثین لیلة عبارتست از امیر المؤمنین صلوات الله
وسلامه علیه وده شب عبارتست از امام حسن
علیه السلام ونه امام از ذریه امام حسین علیه السلام
ومثل قول خدا تعالی والفجر ولیال عشر والشفع والوتر
واللیل اذا یسر ومعنی ظاهرش اینست که قسم بوقت صبح
وقسم بشبهای ده که دهه اول ذی الحجه باشد
چنانکه وارد شده است در اخبار وقسم بنماز شفع
ونماز وتر وقسم بشب در زمانیکه سیر نماید واما
در باطن فجر عبارت از امام حسین علیه السلام است

ولیال عشر عبارت از ده امام است امام حسن با نه
امام دیگر علیهم السلام و شفع عبارت از علی ابن
ابیطالب علیهما السلام است زیرا که او جفت زوج
و وتر عبارت است از پیغمبر صلی الله علیه و آله و اللیل
اذا یسر عبارتست از حضرت فاطمه و مثل قول خدای تعالی
حم والکتاب المبین انا انزلناه فی لیلة مبارکة انا
کنا منذرین فیها یفرق کل امر حکیم و معنی ظاهر آیت اینست
که حا در حم اشاره بحمید که اسم از اسماء خداست و میم
اشاره بمجید است که نامیست از نامهای خدای تعالی
چنانکه در بعضی اخبار وارد شده است و کتاب مبین عبارت
از قرآن است یعنی قسم بقرآن مبین که ما فرو فرستادیم
انرا در لیله مبارکه که شب قدر باشد بتحقیق که ما هستیم
انذار کننده و در آن لیله مبارکه جدا می شود و تفصیل

می یابد هر امر حکیمی یعنی هر امر محکمی و اما معنی باطن
اینست که حم عبارت از حضرت رسالت پناه است
و کتاب مبین عبارت است از حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام و ضمیر انا انزلناه راجع بامیر المؤمنین علیه
السلام و لیله مبارکه عبارت از صدیقه طاهره
حضرت فاطمه علیها السلام است یعنی ما نازل کردیم
علی ابن ابیطالب را بعقد و تزویج از برای فاطمه علیها السلام
فیها یفرق کل امر حکیم یعنی در فاطمه زهرا علیها السلام
غنی می یابد هر امام حکیمی یعنی از امام حکیمی و مثل قول
خدای تعالی ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا
فی کتاب الله اما معنای ظاهرش اینست که عدد
و حسابهای ماهها پیش خدای تعالی دوازده ماه هست
در کتاب خدای تعالی و اما معنی باطن اثنا عشر عبادت

ازدوازده امام است علیهم السلام ومثل قول حق

تعالی ومن قوم موسی امة یهدون بالحق وبه

یعدلون وقطعناهم اثنا عشر اسباطا امما ومعنی

ظاهرش اینست که هست از قوم موسی یک گروهی که

راه نمایی میکنند بسوی حق یا بسبب حق وعدالت می

نمایند درمیان خود [illegible] طریق حق یا بسبب حق که

ذکر دادیم ما ایشان را دوازده سبط از جهت امت

ودرحدیث وارد شده است که اینها یک قومی هستند

از ماورای چین که مسلمان هستند که خارج خواهند شد

با قائم آل محمد صلوات الله علیه وعلی آبائه الطاهرین

واما معنی باطن موسی عبارتست از پیغمبر وامتی که

هدایت می کنند وعدالت میان خودشان با عترت

عبارت از ائمه اثنا عشر است سلام الله علیهم وغرض از

این

اینها از آیات که بباطن ایشان عبارت از پیغمبر صلی الله

علیه وآله وائمه علیهم السلام بوده باشد وغرض

اینکه از قبیل تفسیر باطن بوده باشد مثل قول حق تعالی

کریم که فرموده است بسم الله الرحمن الرحیم

قل هو الله احد الله الصمد لم یلد ولم یولد

ولم یکن له کفوا احد وغیر این مترجم گوید

که سید استاد روحی له الفداء بتفسیر باطن باطن این

این شریفه متوجه نشده اند وسرش اینست که

مردم زمان میترسند از بیان آن بشوند خصوصا اهل

که بنای اکثرشان بر فساد وعناد وبتکفیر نمودن متعصبین

وتکفیر از شیعه امیر المؤمنین علیه السلام است ایا

چنان شیعه که خدا تعالی سیر را در ایشان جوع بود

نمودن بسوی ایشان را واجب کرده اند وفرموده است

وجعلنا بينها وبين القرى التي باركنا فيها قرى
ظاهرة وقدرنا فيها السير سيروا فيها ليالي واياما
آمنين ودر حديث وارد شده است كه مراد از قرى ظاهره
عبارتست از شيعه ما ومابين ايشان جهت وهم از
جهت تاسي تا به معتقد اجعلني الله من كل مكروه فداه
همچنانكه او در اين امر تاسي به پيشوايان خود كرده
امثال اين مطلب را در زواياى اقسام بر بوده
خفاء صدور محفوظ داشته اند چنانكه شاهد اينك عا
تاويل قول خدا تعالى بل هو آيات بينات في
صدور الذين اوتوا العلم عنان قلم را از بيان
اين مطلب باز داشته باز عود كرديم بر ترجمه وخواه
تفسير تاويل بوده باشد مثل قول خدا تعالى يغن الله
كلا از سعته ومعنى ظاهرش اينست كه خدا غنى ميكند همه را

هر يكي را از وسعت وكرم خود واما در تاويل معانيش
اينست كه زمانيكه قائم آل محمد خروج نمايد هر شخص از
ديگري مستغني گردد وعلوم منتشر گردد بنحويكه هيچ احدي
بعلم ديگري محتاج نبوده وغير اين وخواه باطن تاويل
بوده باشد مثل قول خدا تعالى الم تر الى الذين
قيل لهم كفوا ايديكم عن القتال تا بقول خدا تعالى
فلما كتب عليهم القتال معنى ظاهرش اينست كه آيا
نگاه نكني بسوى كسانيكه گفته شد به ايشان كه وا داريد
دستهاى خود را از جنگ پس زمانيكه واجب
لازم گرديد براى ايشان جنگ الخ واما در باطن
تاويل عا الذين قيل لهم كفوا ايديكم عن القتال عبارت
از امام حسن عليه السلام است فلما كتب عليهم القتال
عبارت از امام حسين عليه السلام وخواه از قبيل تفسير

ظاهر ظاهر بوده باشد مثل قول خدا تعالی و
هذا صراط علی مستقیم معنی ظاهرش اینست که این
راهیست از برای من راست و مستقیم و اما تاویل
ظاهر ظاهرش اینست که علی را علی میخوانی و
صراط را اضافه بسوی او میکنی و معنیش این طور
میشود که راه علی ابن ابیطالب صلوات الله و سلامه
علیه بر راهیست راست و مستقیم و مثل
قول خدا تعالی ان علینا للهدی و معنی ظاهرش
اینست که هر اینه بر ماست هدایت نمودن و
تفسیر ظاهر ظاهرش اینست که علی را هدایت میخوانی
و معنیش این میشود بدرستیکه علی ما هر اینه هدایت
و هادیست و مثل قول خدا تعالی ان علینا
جمعه و قرآنه و معنی ظاهرش اینست که هر اینه

برهان

برهانست جمع نمودن او در قلب تو و اثبات
نمودن قرائت او در زبان تو و اما تفسیر ظاهر
ظاهرش اینست که یا ان در علینا مشدد میخوانی
و قرآنه را قرینه میخوانی و معنی هم چنین میشود که
تحقیق علی ما جمع کرده است او را و قرائت
است او را و مثل قول خدا تعالی و انه فی ام
الکتاب لدینا لعلی حکیم و معنی ظاهرش اینست
که تحقیق که فرقان در اصل کتاب نزد لوح
محفوظ نزد حضرت ترتیب جوار ما هر اینه عالی
و محکم است و تفسیر ظاهر ظاهرش اینست که
علی را علم میگیری از و امیر المومنین صلوات
الله و سلامه علیه و آله الطاهرین و معنی این میشود
که هر اینه علی علیه السلام حکیم است و اما

این از سایر آیات و [illegible]
هرجائیکه از قرآن ذکر [illegible]
پس صلوات بفرست بر [illegible]
وسؤال بکن از خدا تعالی [illegible]
دهد از شکوک و شبهات و اوهام و ضلالات
وهم چنین هرگاه برسی بذکر [illegible]
بجمیع انطریقهائیکه ذکر [illegible]
نما اظهار او تفرقه کن وسؤال کن از خدا تعالی
اینکه عذاب کند اظهار اعذابیکه وقت ان منقطع نمی
نشود وسفاهت [illegible] وچونکه رسیدی بقول خدا
تعالی که فرموده یوم ندعو کل اناس بامامهم یعنی
روزی که دعوت مینمایم هر طایفه را با امام خود
پس ذکر کن عقاید خود را ان امامی را که پیروی او
میکنی

میکنی و امامان دیگر را که گذشته اند از پدران طاهرین
امام این زمان که بر او و بر پدران پاکیزه او باد تحیه
و سلام و سؤال نما از خدا تعالی که بخواند ترا با ایشان
وجدائی نیندازد میان تو وایشان بدانکه قرآن [illegible]
رفیقیست مهربان وحبیب ایست شفیق که اطعام
میکند ترا از جوع وامان میدهد ترا از خوف
پس تو هم خوب بکن رفاقت ومصاحبت او را بخوان
او را با تفکر وتدبر در معانی واسرار والفاظ او
وقرار مده همت خود را بر تمام نمودن سوره جزو
وبلکه بگردان همت خود را در معرفت او ودریافت [illegible]
[illegible] کلمهای بواطن او ومگو بخود که من [illegible]
چه بتحقیق که اگر مداومت نمائی در نظر و تفکر و
تدبر گشاده میشود بر تو در فهم ومعرفت او وحفظ کن

از اینکه استعانت نمائی بفهم قران از کتب و تفاسیر
مخالفین مثل بیضاوی و امثال او مگر از جهت دانستن
لغت ظاهری از آن چیزیکه با او داده شده چه بتحقیق که
ایشان داخل در مدینه علم نشده اند و از فهم اسرار
و معانی قرآن ایشان را حظی نیست بلکه طلب نما فهم
قرآن را از خودش و از اخبار اهل عصمت علیهم السلام
چه بدرستیکه آنها متکفل جمیع اسرار و معانی
قرآن می باشند از تفسیر ظاهر و باطن و تأویل پس چنگ
بزن بحبل آنها که آنها نور را می آموزانند و دلالت می
کنند نور را بر بهترین راهها و ارشدترین طریقها
چه بدرستیکه نور در جایگاهی هست که ایشان نور را
می بینند و دعای نور را می شنوند و شاهد بر این معنی
است قول خدا تعالی که می فرماید و ما کنا عن الخلق غافلین

یعنی ما از خلق غافل نیستیم باین معنیکه ایشان اهمل
در وادی حیرت سرگردان نگذاشته ایم بلکه حجتی
از پیش خود که مستحضر باشد از امور ایشان در هر زمانی
و در هر مکانیکه سهو و نسیان و غفلت برای او
جایز نباشد و همیشه از جانب ما رقیب و دیدبا
بان و آذن سامعه باشد برای ایشان فرستاده ایم
پس چون از تلاوت قرآن فارغ شدی چیزی بخور
اگرچه کم باشد تا اینکه ناشتا نباشی پس غلبه نکند
بر تو مره صفراء و بهترین چیزها از جهت ریق خوردن
کندر است و آن دفع می کند رطوبات را و الجره زا
و صفا میدهد ذهن را و قوت میدهد حافظه را
و رقیق میکند قلب را و شوق میدهد بسوی طاعت
و می برد کسالت را و بوده نزد حضرت امام رضا علیه السلام

میخوردند از او و بعد از اینکه از تعقیب صبح خلاص
میشدند و همچنین بود اکل پیغمبرها و از این جهت است
که وارد شده است اینکه پیغمبر نشد هیچ پیغمبری مگر آنکه
اقرار کرد جبرئیل امر که یکی از آنها این بود که در میراث او باشد کندر
و بودند حضرت امیر المومنین علیه السلام زیاد میکرد به کندر
بقدری از میخک و میگویید هر دو را با هم بسیار بزم
و میخورد در ناشتا چه بدرستیکه او است از خفیت
تاثیر و اثر است از جهت عمل آنکه در بدنهای خصوصا
نسبت بکسیکه ماده بلغمیه بر او غلبه کرده باشد
و رطوبات در وی زیاده شده باشد پس هرگاه از زیادتی
حرارت خوف غائی زیاد بکند برای او را از بکر
پا بگیرد مصطکی را با برابر او از زنجبیل و در ناشتا
بخورد پس بعد از آن مشغول باش بطلب نمودن علم

بدرستیکه این افضل آنچیز نیست که عمل میکنند او را
عمل کنندگان و از برای طلب و تحصیل او باید
رغبت کنندگان و بتحقیق که در روایت
شده که ملائکه هر آینه فرش میکنند پرهای خود را
از برای طالب علم و بدرستیکه استغفار میکنند
برای او هرچیزیکه در آسمانها و زمینها است حتی
ماهیها در دریاها و این قدر هست که نبودن آن
که علم در آسمان نیست که بر شما نازل بشود و در
زمین نیست که بسوی شما بالا بیاید بلکه آن بوی شود
و مخزون است در قلبهای شما متخلق شوید با خلاق
روحانیین انچیز نیست که حضرت رسالت پناه
اشاره کرده بسوی آن در قول مبارک خود که
لیس العلم بکثرة التعلم بل هو نور یقذفه الله فی قلب

فینفسح فیشاهد الغیب وینشرح فیحتمل البلاء

قیل هل لذالك من علامة یا رسول الله قال ع

التجافی عن دار الغرور والانابة الی دار الخلود و

الاستعداد للموت قبل حلوله یعنی که نیست علم

بکثرت تعلم بلکه آن نوریست که می اندازد او را

خدا تعالی در دل هر کسیکه دوست دارد او را پس

فراخ

گشاده میشود دل او پس مشاهده میکند غیب را و

منشرح و مکشوف میشود سینه او پس متحمل بلا میگردد

گفته شد یا رسول الله هل لذالك آیا از برای این

علامتی هست فرمودند که خود را خالی گردانیدن

از دار غرور و رجوع و انابه نمودن بدار خلود و

مهیا گردیدن از برای مرگ پیش از حلول وی

و این محبتیکه باعث تنفیذ و الله اخذ علم میشود

در

در دل تحقیق و تفسیر و بیان کرده خدا تعالی در

حدیث قدسی و فرموده ما زال العبد یتقرب

الذی

الی بالنوافل حتی احبه فاذا احببته کنت سمعه

یسمع به و بصره الذی یبصر به و یده التی یبطش بها

ان دعانی اجبته و ان سئلنی اعطیته و ان

عنی ابتدئته یعنی همیشه نزدیک میشود بمن بفعل

جمیع نوافل و مستحبات تا اینکه دوست میدارم

او را پس چون دوست داشتم او را گوش او میشوم که

با او میشنود و چشم او میشوم که
با او میبیند و دست او میشوم که
صح

با او اخذ می کند هرگاه دعوت کند مرا اجابت او میکنم

و اگر از من چیزی طلب کند عطا کنم او را و هرگاه ساکت

شود از من ابتدا کنم باو در عطا و بی آنکه فعل

جمیع نوافل و آن چیزیکه نزدیک میکند بخدا بوی

خدا تعالی اینست و جز این نیست که محقق میشود بتحقیق

انسانیت وانسانیت متحقق نمیشود الا بصفای مزاج
که مسبب است از اعتدال طبیعت چنانکه در حدیث
از حضرت امیر المومنین علیه السلام وارد شده است در
فلسفه در جواب یهودی حضرت فرمودند وما تعنی
بالفلسفة الیس من اعتدل مزاجه طباعه صفا مزاجه
ومن صفا مزاجه قوی اثر النفس فیه فقد دخل فی الباب
الملکی الصوری ولیس له عن هذه الغایة مغیر فصار
موجودا بما هو انسان دون ان یکون هو موجودا
بما هو حیوان یعنی که چه قصد میکنی بفلسفه آیا نیست
کسیکه معتدل باشد طبیعت او صاف باشد مزاج او
هر کس که صاف باشد مزاج او قوی میشود اثر نفس در او
پس داخل شده در باب ملکی صوری یعنی غالب شده بر او
جنبه ملکی و مغلوب شده بر او جنبه شیطانی و نیست از برای

از برای این حالت که از برای او شده تغییر دهنده پس
موجود میشود بانچیزیکه او انسانیت و بدون اینکه
موجود بشود بانچیزیکه او حیوان است و تحقیق که
حضرت فرموده در خصوص نفس انسانی که برای
نفس انسانی پنج قوی و دو خاصیت است اما قوی پس
علم است و حلم است و ذکر است و فکر است و متنبه
شدن و آماده و خاصیت پس نزاهت و حکمت است
تامل کن در اینحالت که از کجا قرار داد کرد منشاء علم
و منباء او را و از او بفهم حقیقت علم را و معنای او را
که این وقت مرا وسعت آن نیست که بیان تمام نمایم زیرا که
علم مخزون است پیش خدا تعالی در خزینهای
غیب او و میداند انچیزیرا که در بر و بحر است و ساقط
نمیشود هیچ ورقه مگر انکه او را میداند و نیست دانه در

ظلمتهای زمین و نیست هیچ تری و هیچ خشکی
مگر اینکه در کتاب مبین است و کتاب مبین عبارت
از امام علیه السلام در پیش علمای اعلام و سینه امام
علیه السلام مخزن علم است و از انجا نازل میشود بسوی ت
بقدر معلوم و رزق معلوم چنانکه خدا تعالی فرموده است
وان من شیء الا عندنا خزائنه وما ننزله الا بقدر
معلوم یعنی نیست هیچ چیزی مگر انکه پیش ماست خزینهای
ان چیز و ما نازل نمیکنیم او را مگر باندازه معلوم پس
نیست هیچ حقی روزی و معرفتی مگر اینکه نزد خدا تعالی است
در خزائن او پس طلب نما از وی و رغبت کن او بکوب در
خزینه او را باب انجا واقف باش در او وا میشود
نازل میکند بسوی تو چیزی از ان بفضل و کرم خود بدرستیکه
خدا تعالی کریم است هرگاه ملتمس را خایب نمیکند و طالبش را

مأیوس نمیسازد و اوست رحیم و غفور پس قطع
کن از غیر و ببر راه او را در حالتیکه ذلیل و
خاضع و خاشع تا اینکه خارج بشود بتو از
بطن قوی و شرع تو تا اینکه مختلف باشد تو ضیفا
ان از انواع علوم و معرفت و علوم محبت و
علوم وفا و علوم صفا و علوم اداب و علوم انس
گرفتن با احباب و علوم طریقه و علوم شریعت
و از چیزیکه انها لازم اید با او ایضا مترتب بشود
و با او منتفع باشد از اشیاء دیگر که موصل میشود بسوی
ایضا و در این [illegible] ای جان
مرضهای جهالت و شبهات و ضلالت پس چون
سلوک کردی سبیل او را هیچ یکی از شما ها بسوی
دیگری نگذرد بلکه بروید بان مکانیکه مأمور شده اید

این عبارت از همین مجاهدت فی الله است که خدا تعالی
فرموده والذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا
یعنی آن کسانیکه مجاهده میکنند در راه ما هر آینه
هدایت می نمائیم ایشان را براههای خود دید آنکه خدا تعالی
[illegible] سبب و مسبب ساز نموده سببها است
بدون سبب پس تو تأمل نما در مسبب نه در اسباب و تفکر
کن در مؤثر نه در آثار پس قابلیت بهم رساند قلب تو
و ظاهر و باطن تو پس با اصلاح ظاهر مفتوح می گردد
بر تو باب علم شریعت و با اصلاح قلب تو مفتوح
می گردد بر تو باب علم طریقت و تهذیب و تزکیه باطن
و با اصلاح نمودن سر مفتوح و گشاده میشود بر تو باب
علم طریقت حقیقت و با فتح این باب مفتوح و مکشوف
میگردد جمیع بابها و تمامی علوم اما اصلاح تمام

ج

هم چنانکه ذکر کردیم از استقامت و راستی در احوال از
خواب و بیداری و اکل و شرب و صباح و مساء و
قیام و قعود و شادی و اندوه پس تأمل نما
که این تمام امر است باقی ماند گفتگو در بیان اقوال
و معاشرت اما اقوال پس لازم دارد خاموشی و
سکوت را چه بدرستیکه شخص معروف و شناخته
میشود بعقل خود پس هر کس که کلام او کم باشد عقلش
بسیار میشود و هر کس که کلامش بسیار میشود عقلش کم میگردد
هم چنانکه از حضرت امیر المؤمنین علیه السلام مرویست
و هر گاه بوده باشد سخن تو از نقره پس سکوت تو
از طلا است و بسیاری سخن باعث بلادت و
احمقی و اختلاف قوی و سستی در نفس میشود و شرح نمودن
این احوال کلام در آنها بطول می انجامد و لازم در گ

توانائی آن نیست که مطلب را استقصا نمایم و عاقل
از برای او کافی نیست و نیز اینکه سخن مگو مگر بذکر
خدا تعالی پس تحقیق که اشاره وارد شد که مؤمن
کلامش او ذکر است و آن این معنی دارد که تو اراده نمائی
در هر امری از امور رضای خدا تعالی را پس در این وقت
کلامت ذکر می‌شود هر چند که از اذکار مخصوصه
نباشد و اکتفا بکن بر قدر کفایت و بیان قدر یکه
بشنوند را بفهمانند و زیاده را طلب منما چه تحقیق
که زیاده قلب را قسی میگرداند و چون کسی از تو
سؤال نماید جواب ده بقدر سؤال و بقدر رتبهٔ
سائل و زیاده مگردان یکحرف چنانکه ائمه هدی
علیهم السلام فرموده اند که هرگاه زیاده نمایید در سؤال یکحرف را
هر آینه زیاده می‌نمائیم ما در جواب یکحرف را و هرگاه کم نمائید

کم می‌نمائیم پس پیروی کن امام و مقتدای خود را روحی
له الفداء و چون تکلم نمائی پس بلند مکن صدای خود را
بسیار زیرا که این علامت خاضعین و دابر خاشعین نیست
و بیاد بیاور در حین سخن قول خدا تعالی را که میفرماید
وخشعت الاصوات للرحمن فلا تسمع الا همسا یعنی
پست شدند صداها پس نمی‌شنوی تو مگر آواز نرم و پست
و تکلم منما مگر با نغمه بلکه مراجعت نمائی او را در وجدان خود
دو دفعه یا سه دفعه یا بیشتر تا اینکه عیب حرف برطرف
باشد یا زشتی فصیح تکلم نکرده باشی یا بین گمان که این حرف نیست
و آگاه باش خطاء کلام خود در پیش خود بیش از آنکه او را
اظهار بکنی پس مردم تو را فضیحت و جرح نمایند و
بدان که شخص پنهان است در زیر زبان خود و عقیدت
عقد از آن چیزی است که جامع او را در عمل پس چون

وارد شود بر تو کسی سخن مکو با وی بلهو وابتدا مکن باوی
در سخن کردن مگر آنکه در او بینی و چون ساکت وصامت
شدی بباشد هم چنین که سکوت از محض کلام ظاهری
باشد بلکه باش در سکوت خودت متفکر ومتدبر
در آفاق وانفس ودر میان یکدفعه در زوال واضمحلال
او ویکدفعه در منقطع شدن آرزوها وآمالها
بالکلیه مگر آنکه بسوی خدا باشد ودفعه دیگر در
عظمت وقهاریت خدا تعالی ودفعه دیگر در
قیومیت او وافتقار او بر اشیاء ودفعه دیگر در
توحید چه در ذات وچه در صفات وچه در
افعال وهم چنین متنعم شود در ریاض حکمت وباغهای
قرب ومعرفت وکم مکن نصیب خود را از دنیا وبکیر
نصیب خود را مستوفی از رقیب ومعلی واینست

قول

قول امام علیه السلام در خصوص مؤمن که فرموده
وصمته فکر ونظره اعتبار یعنی سکوت مؤمن فکر است
وتدبر او واعتبار است یعنی عبرت گرفتن پس
چون صمت اختیار کرد ومتوجه بقلب خود گردید
ونظر بعظمت خدا تعالی که ظاهر است در قلب
او نمود وتفکر در حال نفس خود نمود ومخالفت او با
پروردگار خود مشاهده نمود وتدبر در فقر نفس و
رجاء رحمت او کرد وهم چنین رضا بلکه نظر
کرد بر عالم شهود بعد از صمت وسکوت وعبرت گرفت
از حال گذشتها وباقی ماندها وتدبر کرد در کیفیت
منقلبات این عالم وتطورات او از حال بحال
پس در اینصورت وارد میشود بر چشمه زلال معرفت
که سیراب مینماید او را وقیاس در حالیکه گوارا او خوش

آئینه باشد و اما بیان معاشرت با خلق پس اگر هستی تو
طالب علم توحید و معرفت نظر بحقیقه صادق باشی
زمانیکه میخوانی دعای خمسة عشر را که انت لا غیرک مرادی
ولک لا لسواک سهری وسهادی ولقائک قرة عینی
ووصلک منی نفسی وفی مناجاتک روحی والی رضاک
صبابتی الدعا یعنی توئی نه غیر تو مراد من و ازبرای
تواست نه سوای تو بیداری و بیخوابی من و ملاقات
تواست روشنائی چشم من و وصال تواست آرزوی
نفس من و در مناجات تواست بیخودی من و از محبت
تو و بسوی رضای تواست شوق من از محبت تو
پس اعتزال بکن و دوری بگزین از مردم هر قدر که
میتوانی چه بد رسیکه مردم دردی هستند بیفایده
که دوا ندارند و اهل دنیا معاشرت انها سم قاتل است
که

که سالم نمیمانند از انها هیچ احدی مگر کسیکه
کرده باشد خدا تعالی بتوفیق اعتزال از ایشان
او را در ظاهر و در باطن و مطلوب اعتزال نمودن ایشان
در قلب واین قدر هست اعتزال نمودن بقلب با
معاشرت بدنیه در این زمان بسیار دشوار است
خصوصا ازبرای اهل تلوین یعنی کسانیکه نفوس ایشان
بمرتبه استقرار و تمکین نرسیده است پس از این جهت
لابد است از اعتزال ظاهری هر قدر یکه ممکن باشد
از بابت مقدمه و از این سبب است که حضرت فرموده
که اگر بتوانی در بالای کوهی باشی پس باش و نیز فرموده
که اگر قدرت داشته باشی از خانه خود بیرون نیائی
پس نیا و نیز فرموده که بگریز از مردم مثل انیکه از شیر
میگریزی و سبب این آنست که مردم اهل دنیا هستند

واهل هوا میباشند و معصیت نجاستست و
احدی در دنیا خالی نمی باشند از آلودگی آن پس
نتوان و چون معاشرت ایشان نمی غالی متنجس
خصوصا اینکه عین نجاست باقی بوده باشد متحرز گردیدن
که این در وقتیست که شخص از گناهان توبه نکرده
باشد که در اینصورت عین نجاست که معصیت
باقیست باز عود کردیم بترجمه و این یعنی متنجس
با ملاقات با ارباب معصیت در رمانیست
که مباشرت با رطوبت بوده باشد باین معنی که
تو میل قلبی داشته باشی و ایشان هم این میل را
بتو داشته باشند و این دو میل مقتضی میلان
و سرایت نجاست معصیت می گردد و اما اگر ملاقات
با رطوبت نبوده باشد یعنی میل قلبی با ایشان نداشته
باشی

پس در این صورت که بشوئی چرا تا آنکه بتو میرسد
فی الفور مگر اینکه نجاست نجاست میت باشد چه
آن نجاست عینی است و هر چند که موضع ملاقات
بوده باشد پاکی نیست مگر اینکه آن ترک اکمل است
پس تو آب پاکی بوده باشد و اموات عبارت از طایفه
کفره فجره صوفیه است که اتم خباثت و اتم ارجاسند
حذر کن از معاشرت ایشان هر چند که میل با ایشان نداشته
باشی زیرا که تو ترا نجس می کنند پس تو باشستن تنها
کفایت نمیکنی بلکه احتیاج بغسل می افتد و غسل در
اینمقام عبارتست از شستن با توبه و پشیمانی و تضرع
و زاری و عبارتست از زجر نمودن نفس بسبب اعمال
و طاعات و عبادات و اما آن احادیث که وارد شده
در ترغیب معاشرت اخوان و زیارت احباب و اصحاب

ضیافت نمودن ایشان و عیادت نمودن بیماران پس
اخوان عبادت از اخوان صفا است و الحب
فی الله است چنانکه اینکه زیاده می‌کنی معاشرت
ایشان نور و صفای ترا و زیاده می‌کند ترا از
علم و عمل و روشن می‌کند قلب ترا و دفع می‌کند از
تو شکوک و شبهات ترا و رذایل می‌کند همت و عزم ترا
و بیرون می‌برد محبت دنیا را از دل تو نه اینکه زیاده
می‌کنند محبت ترا به دنیا و حرص ترا بر طلب مال و جاه
پس هر گاه جستی اصحابی با آن کیفیتی که وصف نمودیم پس
بر تو باد خدمت و ملازمت ایشان و البته از ایشان
مفارقت منما که ایشان اند نور قلوب و ضیاء صدور
اینقدر هست که ایشان بسیار نایاب و بسیار نادر اند
و بسیار کم اند از کبریت احمر ان شاء الله تعالی زود می‌شود

که بیان می‌کنیم از برای تو از احوال ایشان قلیلی اگر هدایت
بهم رسانیم از گفتن و فرصت بهم رسانیم از مشاغل و تو
استنباط کن از آنچه مذکور شد و اما رفقای بد
پس ایشانند اهل دنیا و آنانند که باز می‌دارند تو را
از عمل آوردن نافله از نوافل پس حذر کن از ایشان
و گریزان باش از آنها مثل گریختن تو از شیر درنده
و گمان مکن در خصوص هیچ کس که آن بد و کوچک شمارد
احدی را ابدا نیکه تو چون مردم را ملاقات نمائی
خالی نیستند نسبت به تو از سه حال یا آنکه در سن
بزرگترند از تو پس بزرگ بشمار ایشان را و توقیر بکن
و کوچک بشمار و بگو که ایشان سبقت گرفته‌اند بمن
در طاعت خدا تعالی پس ایشان بهترند از من پس
و اگر کمترند از ایشان پس وا حسبت بر من تو خیر و بزرگ

شمردن انها چه ظهور [illegible] تعظیم کوچك بزرگ است بدون
عکس ویا اینکه ساوی [illegible] با تو در سن پس بگو که من
یقین دارم بمعصیت خود و شك دارم در معصیت
انها شاید که انها خدا را معصیت نکرده باشند پس
ازین جهت انجب واحسن می باشند از من و چون انها را
در معصیت دیدی پس بگو که شاید انها توبه از ان نموده
کردند وخدا توبه ایشان را قبول نموده چه بسیار معصیتی
هست که باعث نجات میشود به بسیاری تاسف خوردن
و پشیمان شدن بفعل ان وچه بسیار طاعتی هست که
باعث هلاك واضمحلال کردید بسبب عجب باعث بر ان
از انها از صفات ذمیمه پس شاید که طاعت من هم از این
قبیل باشد وگناه او از ان قبیل پس او را در نفس خود
کوچك شمار در حالتیکه نفس خود را اهراز او بهتر بینی

هرچند

هرچند که جاری میشود بر او حکم ظاهری از عدم قبول
شهادت پیش از انکه توبه نماید و دیدانی صدق نیت
او را در توبه وغیر این از احکام ظاهریه ویا اینکه
کوچك تر باشد از تو در سن پس کوچك شمار انها را این
وبگو که من پیشی گرفتم بر انها در معصیت کردن خدا را
از ان ها بیشتر معصیت خدا کرده ام وانها کمتر باشند از
من از جهة گناه پس فضل وخوبی پیش خدا برای انها
بیشتر است از من وچون تفکر و تامل کردی در این
احوال وجاری ساختی انها را در محل ومواقع انها
پس تو در راحت وصحت هستی همیشه وچون اذیتی
از مردم بتو رسد پس تو مقابله مکن با انها در این
بلکه دفع بکن بان کیفیتی که ان احسن باشد پس در این
صورت آن کسیکه میان تو واو عداوت بود گویا

بلکه بهتر بمنزله [illegible]

بلکه [illegible] که غیر از آن بمنزله خویش و قوم وی باشند

[illegible] مثل اینکه صبر کردند و نمی یابد این اگر

صاحب [illegible] ذلت و بگو در نفس که اگر هستی مستحق این

[illegible] از جانب او پس می عمل خود باوی پس

[illegible] که اخذ نموده از تو حق خود را و نجات یافتی

و سالم کردید از مشقت و عذاب او در روز قیامت

و اگر مستحق نیستی از او باین مکروهی که بتو رسید

پس کفاره سایر گناهان تو می گردد و تحصیل ثواب کردی

بدون تعب و مشقت و هرگاه فریب دهد نفس تو

که تو معصیت نکرده با وجود اینکه از جمله محالات

عادیه است پس بگو بوی که بفرض که تو معصیت نکردی

لکن این باعث رفع درجات و ازدیاد حسنات تو می شود بعلت

اینکه این فوت می شود از او [illegible] آسمانها و غایب [illegible]

در آسمان

از علم او مثقال ذره چه در زمین و چه در آسمان و هرگاه

دشنام و سب نمایند و رو برو تو پس بگو باینان

گناهی بر ادران هرگاه بوده باشم من هم حلال شما و [illegible]

و نسبت میدهید بمن پس سؤال می نمایم از خدای تعالی که

ببخشاید بمن و دفع کند این تهمتها را و هرگاه نبوده باشد

هم چنانکه شما می گویید پس امید دارم از خدای تعالی

اینکه ببخشاید بر شما و بر سایر مؤمنین و هرگاه عیبی

نمایند تو را پس غضب مکن و اظهار عداوت منما و بگو

در نفس خود که اگر ایشان اگر گفته باشند [illegible] در من

که موجود است در من پس حق و راست گفته اند و اگر

[illegible] که تحصیل کرده ثوابی و ذخیره بدون تعب و

بعد از آن بدان که پروردگار تو در کمین است و هرگاه

عفو کنی از ایشان این اقرب است بتقوی و فراموش نکنید فضل

وبخشش داد رمیان خود وهرگاه تحقیر کنند تورا این
بکوه نفس خود که تو اهلی برابرین وهرگاه تعظیم نمایند
تورا پس تضرع وزاری کن بسوی خدا تعالی اینکه
نجات دهد تورا از عجب وکبر وهرگاه کسی تورا مدح
وتعظیم نماید در روی تو پس بگو ای پروردگار من
مواخذه مکن با من با چیزیکه میگویند وبگردان مرا
از انچه میگویند وبپوشان از ایشان عیوب مرا انچه
را که نمیدانند وهرگز شاد مشو باین مدح وتعظیم و
بخاطر خود بیاد قول خدا تعالی را که میفرماید ویحبون
ان یحمدوا بما لم یفعلوا فلا تحسبنهم بمفازة من العذاب
یعنی دوست میدارند که ممدوح ومحمود بگردند بان
چیزیکه بعمل نیاورده اند او را این کسان مکن ایشان را
رستگار از عذاب وتکبر مکن بر هیچ کس وبیاد آر اول

اول خود را که نطفه ناپاک بودی وآخر خود را
که جیفه گندیده خواهی شد وبود در این میان حامل
نجاست وعذره هستی ومختصر کلام اینست که
رفتار کن با مردم چنانکه دوست میداری که
ایشان با تو رفتار نمایند ودوست بدار برای
مردم انچه را که برای نفس خود دوست میداری
وناخوش بدار برای ایشان انچه را که برای خود ناخوش
میداری وعکس مکن مردم را از وقت خود پس ببرند
دین ودنیا وآخرت تورا وغضب مکن بر ایشان
ومانند که ضرر رسانند بسوی چیزی از مال دنیا
وغضب بکن بر ایشان هرگاه ضرر رسانند بچیزی
از دین تو تا اینکه دوستی ودشمنی تو فی الله بوده
باشد وترا ربهم از برای خود وتیر از جهت ترهیب

عیال خود و اطفال خود وکسانیکه مؤنهٔ ایشان
بر تو واجب است ومعاشرت نما با ایشان بعدل
و وسعت ده برایشان اگر خدا بتو وسعت داده
باشد واگرنه بقدر استطاعت وتکلف و مشقت
مینداز خود را برای چیزیکه قدرت بآن نداری
وبعیال خود غضب منما و بر روی ایشان خود را عبوس
مکن و جماع بسیار کن چه بدرستیکه بسیار جماع نمودن
از سنت انبیاست ومکرر هم خود را مباشرت
ولذت بردن از زنان بلکه در قصد تصدیق کردن
روی زمین باشد از گوینده لا اله الا الله و از
جهة شکستن تندی نفس تا خاطر جمع باشد و مجتمع باشد
وخضوع از برای تو حاصل گردد در طاعت خدا
وعزوبت را اختیار مکن چه بدرستیکه شریر ترین مردگان شما

شما عزبها هستند و دل زنان را مشکن وایشان را
مزن و ترش روئی با ایشان ظاهر مکن چه
بدرستیکه ائمه ما سلام الله علیهم فرموده اند
که دوست ترین شما کسیست که محبتش با زنان بیشتر
و بسیار بوده باشد وهرکه میخواهد که بداند که
او اهل بهشت است یا نه پس تامل بکند که چه گونه
است محبت او با زنان از راه حلال ومکرر دان
کردن خود را جسر و پل برای زنان تا اینکه مسلط
شوند بر تو بلکه رفتار کن با ایشان بمقتضای
شریعت و مروت و احسان و تابع ایشان
مباش ومشورت با ایشان مکن و از حد
ضرورت بیشتر با ایشان مجالست منما که باعث حماقت
و بلادت وخسران آخرت و دنیا گردد وهرگاه نهایت

تو متعهد باشند عدالت را در میان ایشان
یعنی هر طوریکه با یکی از ایشان سلوک کردی
پس با دیگری هم بهمان طور سلوک کن هر چند
بر تو واجب نباشد مگر اینکه این سلوک نزدیکتر
است بتقوی و ورع و باعث فراغت قلب و
حواس تو باشد و الا عداوت میان آنها واقع
میشود و اظهار آن میکنند پس می‌افتی بمشقت بسیار
و ممکن نمیشود بر تو توجه بسوی آن چیزیکه در صدد آن
هستی از طلب حق نمودن و از تحصیل کردن معارف
الهیه و قرار بده از برای خود وقتی که تا بگیری در آن
وقت از برای شغل مردم هرگاه ناچار باشی از آن
امر و اگر نه بنشین از برای آنها و نه با آنها هر قدر
وسعت داشته باشی و تأمل و تدبر کن در کتب احادیث

ائمه اطهار علیهم السلام مثل نظر متعلم و نه نظر
عالم باین معنی که نظر بکن با آنها باعتقاد اینکه
امام علیه السلام حی است و حاضر و موجود و خلق
همه در جایگاهی هستند که امام علیه السلام آنها را
می‌بیند و بهر چه تکلم می‌نمایند می‌شنود و مردم همیشه
پیش او حاضرند و او بر ایشان ناظر است پس چون
تأمل نمودی در کلماتی که منسوب بایشان در
حالتیکه مقصور کرده نظر خود را بر ایشان و یقین
دانسته که حق آنهاست و در آنهاست و از آنهاست
و بسوی آنهاست پس شک نیست که در اینصورت
ایشان علیهم السلام ترا تایید می‌نمایند و تایید
و امداد میکنند و وانمی‌گذارند ترا در گمراهی بر
اینصورت اگر حدیث از ایشان است و اراده

این دارند که تو با این عمل‌های پس تعزیر می‌کنند تو را
بر آن و هرگاه از ایشان نباشد و همراه با اینکه آن
ایشان باشند ولکن می‌خواهند در این وقت که تو با آن
عمل‌های از جهت مصلحت تو پس در این صورت
ردع می‌کنند تو را از آن بسبب عمودن قرینه و ثابت
عودن آن از جهت ارشاد و هدایت و بگردان
فهم خود را و قاعدهٔ خود را تابع حدیث نه اینکه
حدیث را تابع فهم خود و قاعدهٔ خود گردانی تا اینکه
اگر موافق فهم و قاعدهٔ تو شد قبول نمائی و الا رد
و طرح نمائی چه بدرستیکه این طریقهٔ علماست
و طریقهٔ متعلمین نیست و حال آنکه فرموده‌اند که مائیم علماء
و شیعیان مانند متعلمان و بگو که حدیث محکمی دارد و متشابهی
دارد و ظاهری دارد و باطنی دارد و مطلقی دارد و مقیدی

دارد

دارد و بنسخ و منسوخ دارد و موضحی دارد و
مغیر و مبینی دارد و مفعول بمعنای دارد و محرفی
دارد و اراده می‌شود از هر لفظی یکی از هفتاد
وجه پس با وجود این احتمالات منافیه چگونه
قطع بمرادها حاصل می‌شود و چگونه قاعدهٔ کلیه از آن
او محصل می‌شود که مقطوع و متیقن باشند زیرا که
میگوئیم که در میان ما امامی هست که دور را
نزدیک میگرداند و دشوار را آسان می‌نماید و لازم
است بر او که تبدیل رعیت خود بنماید و منزه است
او از اینکه ایشان را مهمل گذارد و واگذارد ایشان را
باختیارات ایشان بلکه نگاه می‌فرماید بسوی ایشان
پس احدی نیست که از ایشان نعمت منع می‌کنند او را
از آنها بقرینهٔ صارفه از اشاره یا عبارتی یا سکوتی

یا مثالی یا قطعی و یا بلحن خطابی یا بفحوای خطابی
و امثال اینها زیرا که خدا تعالی کامل نموده است دین خود را
و واضح و روشن کرده است راه یقین را و بتحقیق که
کفار ما یوس شدند از دین ما بجهة بودن حجت ما
و بزرگ بودن مستند ما چه بتحقیق که سوای اصاغر و اکابر
محمد باقر علیه السلام فرموده است که هیچ بنده نیست
که دوست بدارد ما را و زیاده کند در محبت ما
و سؤال بکند مسئله از ما مگر اینکه می اندازیم در دل او جواب
از برای این مسئله و نیز فرموده اند بدرستیکه ما را
با هر دوستی کوششی هست شنوا و بتحقیق که فرموده است
حضرت قائم علیه السلام بدرستیکه ما نیستیم مهمل کننده مراعات شما را و
فراموش کننده ذکر شما را و هرگاه این نبود هر آینه از بن
بر میکندند شما را شدت و سختی کردن و احاطه کردن بر شما دشمنان

پس چون

پس چون امام تو از تو غایب شد بیقین بدان که تو از
او غایب نیستی چه جمع بکن بکلمات ایشان آنچه بدرستیکه
ایشان نور الله اند و اعتماد کنند شما را که ضبط کنند
مثل ضبط شتر کور هرگاه بوده باشی منقطع از بوی
ایشان و دور است که باشی در محبت ایشان و کلام
در این مقام بسیار است و اسرار آن عجیب است اکتفا
نمودم باین چند کلمه از جهت راه نمودن مسترشدین
و بیدار نمودن غافلین و بدان چون ائمه هدی
علیهم السلام فرموده اند که عرض بکنید احادیث
ما را بکتاب خدا پس آن چیزیکه موافق شد اخذ بکنید
و آنچه که مخالف شد ترک نمائید پس هر حدیثیکه یافته
باشی او را ایضا فی نظرت خود و اهل اصطلاح رحمت ایشان
پس لابد است از اینکه رای او را تابع باشد در کلام

خدای تعالی که دلالت کند بر مراد و صریح باشد در معنی
و محکم باشد نه متشابه پس تبدیل کن مجهود خود را و
بیان کن دار سعی را و تضرع نما بسوی خدای تعالی
اینکه بنماید نور این آیه محکمه را که شاهد صادق است
بر حدیثی تا اینکه نگویند مردم که حدیثی که ادعای شود
در این مقام از جمله متشابهات است یا اینکه تلبیس
کرده است مدعی این دعوی با برنموده برخوردی
در اطمینان انس و در یقین بجمع مخالفین را قطع
کنند تا را انکار منکرین را منع کنند ترسیاشی ولی
حاصل نمی شود الا بتکرار نظر در کلام ملک علام و
باخلاص قلب از انچه که منافی محبت او بوده باشد
که اوست صاحب جلال و اکرام و حاصل نمی شود مگر
بتعلم تلاوت با تفکر و تدبر در معنیها در آناء لیل و

و اطراف نهار با شرایطیکه ذکر شد و آدابی که مسطور
گردید پس لابد است در اینوقت اینکه واقع
شوی بر مراد و اگر نباشد همچنین لازم می آید که
کریم سایلها را از درگاه خود نا امید کرده باشد و
آملش را از جناب خود مایوس نموده باشد و تنزیه می نمایم
او را و باز تنزیه می نمایم او را و بدان که بتحقیق خدای تعالی
ذکر کرده در محکم کتاب خود و فرموده سنریهم آیاتنا
فی الآفاق و فی انفسهم حتی یتبین لهم انه الحق
یعنی می نمایم ایشان آیات و علامات خود را در آفاق
و در انفس ایشان تا اینکه ظاهر و آشکار بشود بر
ایشان که اوست حق و شکی هم نیست در اینکه علوم
و اسرار و شرایع هر کدام بتمامه آیات او هستند و شاهد اند
بر استقامت نقل و تعبیر او ثنا کنند او را بر لسان حالی

ومقابل زیرا که آیات جمع مضاف است وجمع مضاف
افاده عموم میکند در لغت واینست نمودن آن
آیاترا در آفاق ودر انفس ودلیل عقلی وشرعی هم
دلالت کرده که قرآن جامع جمیع علوم است و
هیچ خشک وتری نیست مگر اینکه در کتاب مبین است
پس لازم آمد از جمیع این سخنها که هر چیزی که
در قرآن ودر احادیث انها باید موجود باشد بمثال
خود بنیان عالی بر نهج اکمل واوضح در عالم و در
انفس خدایی واز این جهت است که خدا تعالی
فرموده است وفی انفسکم افلا تبصرون یعنی در
نفسهای شماست آیاتی ببینید وتامل دقیق [illegible] کنند
بر طلب تمام سعی بکن تا اینکه مثال را دریابی و بیان
بدین صنوالیکه در قرآن ودر احادیث است برخوری تا اینکه در مقام

اطمنان

اطمینان ثابت تر بوده باشی ودر محل یقین اعظم
واسد بوده باشی واین نمیشود مگر بطول تضرع وتفکر
در عالم بقلب خالص از جمیع شوائب ودل صاف از
جمیع ریب ومطالب این شرط که معاند ولجوج
نبوده باشی وصاحب قاعده که ماخوذه باشد از غیر این
راه که راه خدا باشد نبوده باشی زیرا که وهم چنین لطایفه
که میل کند قلب تو بموافقت آنها از جهت انس وعادت
نبوده باشی زیرا که دوست داشتن تو چیزی را کور وکر
میکند تورا از آن چیز یعنی قبح آنرا نبینی ونمیشنوی اگر
بگویند بلکه باید باقی باشی بر نظر بکه خدا مردم را بر آن
آفرید در حالتیکه طالب باشی رضای او را وطامع
باشی در قرب وجوار او وناظر باشی بصنع او وبکینونت
عالم انسان کینونتی که آن اثر فعل او است که دلالت

برهیئت فعل او نماید پس در اینصورت واجب میشود
بر خدا بمقتضای حکمت اینکه بنماید تو را برای مثال
وبیان کند برای تو شرح این احوال را تا اینکه بوده باشی
با اطمینان قلب وخاطر جمع ویقین آنکه کتاب تدوینی
مطابق کتاب تکوینیست واز فهمیدن این مطابقه ظاهر
میشود بر تو اسرار بسیار از علوم وانوار ودر این عرصه
از برای اولی الابصار بعد از آن بدانکه چون حکم کرده خدای تعالی
در محکم کتاب خود ودلالت کرده برین شواهد صنع او که
میخواهد اینکه بنماید خلق اسرار هر دو کون را وبنماید
اطوار هر دو نشاء را تا اینکه با بصیرت بوده باشی از دین خود
در معرفت خالق وبارئ خود پس واجبست اینکه باشیم آنچیز را
که ما محتاجیم در کتاب وسنت ووجود عالم چیزی که بیابیم اورا
از وجدان خود ودرک بکنیم اورا با عقول وجواهر ومشاعر

خود

خود پس بند لکن مجهود خود را وبعمل بیاور سعی خود را
وتضرع نما بسوی حق تعالی بسوی ائمه طاهرین سلام
الله علیهم اجمعین که ابواب ووسائل فیض او هستند
اینکه دلالت نمایند تو را بسوی این برهان عقلی وشاهد
کشفی که مطابقست با آنچه دلالت کرده بان آیات
الهیه از تدوینیه وتکوینیه تا اینکه ثابت بوده باشی
در اطمینان واقوی باشی در ایمان وایقان تا
مثل کوه که حرکت نمیدهد او را بادهای تند وزایل
نمیکند او را بادی که بشکستن کشتیها ست واز
پروردگار خود در بینه واضحه واز دین خود بر هدایت ساطعه
بوده باشی وبوده باشی در برهان تو والله حجت سبق
وروشنایی در دل تو وطلب کن جمیع اینها را از خدای تعالی
تا فتح کند برای تو آنچه را که برای تو مهیا کرده در خزاین

وبخازن صدر تو واعراض نما از کتب قوم خصوصاً عامّه
عمیا وازهر کتابیکه از آنها اخذ شده باشد وهمچنان باش
مباش که گویا خدا تعالی غیر از تو کسیرا خلق نکرده وهیچ
کتابی نوشته نشده وهیچ جوابی مذکور نشده وهیچ خطاب
جاری نکردیده آیا می بینی که خدا تعالی تورا مهمل بگذارد
برای تو نرسانده کسیرا که تعلیم نماید یا ظاهر شده یا مشهور یا
غایب شده یا مستور و مگو که خدا تعالی این کتب را دلالات اسباب
و وسیله کرد است برای تحصیل علوم بعلتیکه ما ذکر نمودیم
سابقاً که خدا تعالی سبب هر ذی سبب است و سبب سازنده
سببها است بدون سبب. و ظاهر شد برای تو اشاره و تلویحات
کلام ما که خدا تعالی قرار داده برای هر چیزی دو سبب یکی
سبب عام و دیگری سبب خاص پس اهل علوم متمسک شوند
باسباب خاص وجزئیه واما اهل خصوص پس متمسک می شوند

بر

بسبب عام و این سبب کافیست از برای جمیع مسببات
و با همه اسباب و آن اینست که منقطع باشی بتمامی خود
باین معنی که از خودت هیچ نگذاری از باطنت مثل
وجود و عقل و نفس و قوی و مشاعر و از ظاهرت
مثل دست و پا و سر و سینه و جسم و غیر اینها مگر اینکه
متوجه او بگردانی و اینست قول خدا تعالی که فرمایند
الیس الله بکاف عبده یعنی آیا نیست خدا تعالی
اینکه کفایت بکند بنده خود را و قول خدا تعالی
که میفرماید ومن یتوکل علی الله فهو حسبه ان الله بالغ
امره یعنی هر کس توکل میکند بخدا پس خدا او را بس است
وقول خدا تعالی ومن یتق الله یجعل له مخرجاً.
یعنی هر کس که پرهیزکاری کند برای خدا تعالی میگرداند
برای او خدا تعالی مخرج یعنی خلاصی از شدائد و فتن در دنیا

ودر آخرت چنانکه در حدیث وارد است و
قول خدا تعالی واتقوا الله ویعلمکم الله یعنی بترسید
از خدا تعالی وتقوی را شعار خود سازید که
خدا تعالی تعلیم میکند شما را واما اصلاح
نمودن قلب خود پس باید که وثوق نداشته باشی
الا بخدا تعالی وامید نداشته باشی غیر خدا را وخوف
مکن مگر از خدا وخام طمع نبوی مگر بذکر خدا وثنا
نبوی مگر بطاعت خدا وغمگین باشی مگر در وقت معصیت
خدا تعالی وگریه نکنی مگر از جهة شوق بملاقات خدا تعالی
ودل تنگ نباشی مگر از آن چیزیکه غافل بگرداند ترا
از ذکر خدا تعالی وبوده باشی بمناجات او ودور بیش چیزها طاعت او
همیشه وغفلت نکنی از ذکر خدا تعالی واعتماد نکنی بر
دنیا وچون اراده نماز نکنی باشی نماز نه مثل نماز کسیکه
دنیا را

دنیا را وداع می نماید و بسوی عقبا میرود وبوده باشی
متوکل بخدا تعالی وامید داشته باشی بعنایت او را
وشاد مباش اگر کسی ای تو چیزی رساند وغمگین
مباش اگر منع کند بلکه باشی در این حالت با خط
نوشت غزالی بوی حاکمی از حکام که طلب نمود از او
چیزی پس نوشت بعد از پس اگر بدهی وعطا کنی
پس عطا کننده خدا است وانیست جز این نیست که
جاری کرده چیزی بر دست تو واگر منع نمایی پس مانع
همان خدا است وباکی بر تو نیست پس فراموش مکن
خود را از دنیا واحسان بکن هم چنانکه خدا تعالی
احسان کرده است بتو وعبادت نما خدا تعالی
را گویا اینکه تو او را می بینی پس هر گاه تو او را نمی بینی
بدرستیکه او ترا می بیند ونهان مدار در قلب خود

چیزی را از آن چیزها بلکه خدا او را دوست نمیدارد
پر چون بوده باشی بطریقیکه وصف نمودیم پس بتحقیق
که مالک گردیدی سریر و تخت قلب خود را و خالی
کردانیدی از شیطان فاسق و روشن کرده بنور قلب
جمیع قوی و مشاعر را پس خانه باین سبب حیلهای
شیطان را و لذت برده بذکر رحمن پس بشارت تو را
که در اینوقت از انبیا و دیگر اشیاء الله داخل نمود
بر تو طغیان و اینست سر علم طریقت و بتر از اینکه
بوده باشد مثال تو سوی آن چیزیکه خدا بتعالی
فرموده واتل علیهم نبأ الذی آتیناه آیاتنا فانسلخ
منها فاتبعه الشیطان فکان من الغاوین ولو شئنا
لرفعناه بها ولکنه اخلد الی الارض فمثله کمثل الکلب
ان تحمل علیه یلهث او تترکه یلهث الایه یعنی

یامحمد

یا محمد تلاوت بکن برایشان خبر و قصه آن شخص را
و آن بلعم ابن باعورا است که اسم اعظم داده شده
بود از جانب خدا که دادیم باو آیات خود را پس منسلخ
و کنده شد از او آنها پس کرد اینکه تابع او را شیطان و شد
از جمله گمراهان و هر گاه میخواستیم هر آینه بلند میکردیم او را
با آن آیتها و لیکن او هست که او مخلد کرد بسوی
زمین یعنی میل به دنیا نمود پس مثال او و مثال سگ است
اگر حمله کنی بر او فریاد کند تا اینکه زبان خود را از دهن
فریاد زدن بیرون بیاورد و اگر واگذاری او را باز چنین
میکند و ختم نماید خدا بتعالی بر شما و بر ما بخیر و آنکه از
ما ها را بسفر خود بکلطعه العینی نه در دنیا و نه در آخرت
ولا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم و اما اصلاح سر
پس آنست که خطور نکند بدل تو آن چیزیکه نور را از خدا باز

میدارد یا آنکه نور ذات میدارد از توحید صفاتی
و توحید ذاتی پس اوّلی حاصل میشود بترک نمودن خطرات
قلبیه که مباح بوده باشد و اعتبار نمایند که مالش برطرف میگردد
و امّا دویمی پس حاصل میشود بترک نمودن ملاحظه چیزهای
چیزهای دیگر بالکلیّه غیر از صفات حتّی آنکه دیدنش میشود
در این هنگام نوری کم نور او و شنیدن میشود صدائی مکن
صدای او و خیال آنکه توصیفاتی که هر اثری مبدء اشتقاق اسمی است
میشود برای صوتی پس در این هنگام تامّل بکن و ملاحظه اسماء
بکن در مبادی آثار و خالص کن نفس خود را از اعتبار چه
بدرستیکه آنها لا انتم دارند که وجود اثرات و امّا سیمی
در دو مقام است بترین آنها ملاحظه نمودن واحدی است
که جامع این صفات و شامل این شئون و اسماء بوده باشد که
بظهور خود محو نموده باشد این صفات را چنانکه در عقل کلّ هست

الذات

الذات غیبت الصفات و در این هنگام مفتوح میشود
باب علم حقیقت الجنان باب حقیقی که کلید او بشر واحد است
و چون داخل این باب شوی مجهول جمیع علوم را از حیث
کیف و کم و متی و اذ و لِن و ما و آنی و مثل آن مفصل
خود را و موصول خود را و انچه را که امور بعد باقی منتهی
میشود پس رد میکنی اختلافات را بسوی یک شیئ واحد و رفع
میشود معارضات و مناقضات و نظر میکنی بکثرت بچشم
وحدت و بعکس و نظر میکنی بسوی عالی بعین سافل و بنزد بلند
بچشم دور پس میدانی در این هنگام مواقع وضع الفاظ
و لغتها و عبارتها و اشارتها رضایت و ظاهر میشود از نو و نفی
حقایق و مجازات و کنایات و استعارات و تشبیهات
میکنی ما سوای حقایق را در الفاظ در مقامی و اثبات میکنی
در مقامی و نفی میکنی حقایق را بالکلیّه در مقامی و مثل آنکه

یکتی واحد آسمان است زمین است کوه است بر
است بحر است درخت است نبات است از ابتدای
وجود تا آخر ابد شهود بر ظاهر میشود بر تو اینکه
هیچ چیزی نیست مگر در طاعت خدا و هیچ چیزی
نیست مگر در خضوع و تذلل در پیش او سبحانه و اینکه همه
علوم پیش اوست نه پیش دیگری و اینکه آنچه نصیب از
او در قلب خود همان علم است و اما آنچه شنیدم از
کتاب یا از خطاب همه کسراب بقیعة یحسبه الظمآن
ماء حتی اذا جاءه لم یجده شیئا ووجد الله عنده فوفیه
حسابه والله سریع الحساب مثل سرابیست که در زمین
هموار بوده باشد که تشنه او را آب می پندارد تا آنکه
می رسد پیش او میبابد او را هیچ چیز نمی یابد خدا را
پیش خود در حالیکه حساب او را می کند و خدا تعالی

سریع است حساب را و در اینجا تصدیق تو میکنی
قول خدا تعالی را که میفرماید و ما امرنا الا
واحدة کلمح بالبصر و قول خدا تعالی را که میفرماید
افعیینا بالخلق الاول بل هم فی لبس من خلق جدید
یعنی آیا عاجز شدیم بسبب خلق اول یعنی نه همین است
که خلق را از کتم عدم بعرصه وجود آوردیم عاجز
گردیدیم بلکه ایشان در شک هستند از خلق
جدید و تازه بر خدا این هنگام قطع نظر کن از
ما سوی و رجوع مکن بغیری و بدانکه زندگانی
دنیا متاع است و آخرت اوست دار قرار و آرام
و هر گاه اراده نماییم که بیان بکنیم برای تو آنچه را که
ظاهر میشود برای مؤمن که واقف است در این مقام
هر آینه دل تو پریشان می نماید و عقل تو حیران می گردد

کاین کافی باشند ولکن در اینچیزیکه ذکر نمودیم عبرتست
مر این کسیکه عبرت بگیرد و بصیرتست برای کسیکه
کامل باشد و اعلاترین این و مقام اینست که ملاحظه
کنی خود را حقیر آنکه حق و معبود است سبحانه و تعالی
و متوجه باشی بذات و حقیقت خود در حالیکه محو کرده باشی
نفس خود را و فراموش نموده باشی و در دریای بیکران
توحید غوطه ور بوده باشی در تجرید و تفرید که بغیر از
او کسی را مشاهده نکرده باشی و قطع نظر از صفات و
اسماء کرده باشی و چراغهای قوا و مشاعر را خاموش
و قاطع
نموده باشی و این غایت مقصد طالبین است
و منتهای سیر سالکین است و اینمقام انس است در ظلال محبوب چنانکه
در قول امام علیه السلام است که میفرماید و
اذا انجلی ضیاء المعرفة فی الفؤاد هاج ریح المحبة و

واستأنس فی ظلال المحبوب وآثر محبوبه علی ما سواه
یعنی چون روشنی معرفت منکشف گردید در دل میوزد
باد محبت و انس میگیرد در ظلال و سایه محبوب و
ترجیح میدهد محبوب خود را بر جمیع آنچه غیر او
است و مناسب این مطلب است قول امام علیه السلام در
دعا بك عرفتك وانت دللتنی علیك ودعوتنی
الیك ولولا انت لم ادر ما انت یعنی بسبب تو
شناختم تو را و تو دلالت نمودی مرا بر خود و دعوت
کردی بسوی خود و هرگاه نبودی تو نمیدانستم که
چیستی تو و در اینجا قطع مینمایم سخن را زیرا که بانتهاء رسیدیم
از مقصد ای برادر توفیق دهد خدا تو را بجزات و دارین
و روزی نماید تو را خوبی در دنیا بس که بتحقیق واضح
کردم برای تو نزدیکترین راهی که موصل است بسوی خدا تعالی

وبوی قرب و رضای او بیان طریقیکه دیده ام است
ما از ائمه هدی علیهم السلام و بتجربه عوذ دیدم و مشاهده
کردیم صدق وی او وخیر و برکت او را این اخفکن اورا
وباشی از جمله شاکرین وعدول میکنی از انچه ذکر
کردم برای تو مکر بوی از باطل و التفات مکن بطریقه
این حیله کنندهای کفاد و ملحدین اعنی صوفیه
از ترغیب ایشان خلق را بریاضات غیر شرعیه و مقصود
ایشان اینست که عبادت نمایند غیر خدا را و چونکه
قرار دادند برای ایشان تصور صورت شیخ خبیث را
و پناه بر بوی خدا تعالی از ایشان و اکر بودم برهنه
سفر و بالطبع مشغول همانه بیان میکردم از برای تو
فضایح ایشان اینچیز را که تذکره باشد برای اولو الالباب
اینقدر رخصت که اخفکن تو تو را از اهل حق و اعراض نما

ازاهل

از اهل باطل و باش ممتحن که بهر دو کار با دزمه
محسنین است وصلی الله علی محمد و آل محمد
ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین والحمد لله رب
العالمین قد فرغ من تحریرها منشیها یوم الاثنین
لاحد عشر لیلة مضین من صفر المظفر فی قریة سرا
من قرى الرشت سنة ۱۲۳۸ حامدا مصلیا مستغفرا
مترجم کوید که اینجا تمام شد کلام سید مقتدای ما
اطال الله بقاه وجعلنی من کل مکروه فداه ومتعنی
باستلزام خدمته وطول عمره ومد ما
خضعت کینونات الکائنات لعزته ودامت السموات
والارضون بکلمته وصلی الله علی محمد وآل محمد
خیر خلقه وبریته وقد فرغ منه از ترجمه کلمات شریفه
والفاظ عزیزه لطیفه در روز چهارم بیست چهارم شهر

شوال المكرم سنه ١٢٤٢ حامدا مصليا مستغفرا لا
حول ولا قوة الا بالله العلي العظيم كاتبه الحقير
[illegible] غفر الله له ولوالديه [illegible]



